

نظریه آدلر و روان‌شناسی سیاسی آقامحمدخان قاجار

ابراهیم برزگر*

چکیده

در این مقاله شخصیت آقامحمدخان مؤسس سلسله قاجار بر مبنای نظریه آلفرد آدلر بررسی شده و از مفهوم محوری این نظریه یعنی حقارت و حقارت اجتماعی و مفاهیمی نظیر اراده‌گرایی و سبک زندگی برای شناخت شخصیت و رفتار سیاسی وی استفاده شده است. ابعاد گوناگون واقعه اختگی و بازتاب اجتماعی این واقعه در دوران گروگان بودن وی در شیراز از دربار کریم‌خان زند و نیز تأثیرات حقارت اختگی در ابعاد اجتماعی آن در دوره پادشاهی و کسب قدرت، حفظ قدرت و سلطنت و تلاش برای استقرار آن در ایل قاجار، مورد کاوش قرار می‌گیرد. به نظر نگارنده زندگی آقامحمدخان قاجار یکی از موارد اعتبار و درستی نظریه آدلر است. نظریه

* دکتر ابراهیم برزگر دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی
می‌باشد. (barzagar@atu.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۴/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۱۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۷، صص ۵۰-۷.

آدلر می‌تواند بسیاری از ابهامات در رفتار سیاسی آقامحمدخان قاجار را روشن کند و آنها را در یک دستگاه نظری توضیح علمی دهد.
واژه‌های کلیدی: روان‌شناسی سیاسی، آقامحمدخان قاجار، تحولات سیاسی ایران.

مقدمه

بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران به شخصیت سیاستمداران ایران پیوند خورده است. این امر لزوم کاربست رهیافت روان‌شناسی سیاسی را نشان می‌دهد. در این میان شخصیت «آغا» یا آقامحمدخان قاجار^(۱) از چندین جهت جالب می‌نماید. وی بنیان‌گذار سلسله قاجار است و حکومت واحد و یکپارچه‌ای را در دورانی تشکیل داد که ملوک‌الطوایفی جاری بود. فردی که در همه دوره زمامداری‌اش در حال جنگ و ستیز برای کشورگشایی و گسترش قلمرو فرمانروایی یا در چالش با مدعیان قدرت بود و رفتارهایی استثنایی از خود به ثبت رسانده است. قلمرو جغرافیایی ایران امروز به جز چند استان شمالی که به تصرف روسیه درآمد، همان حدود دوره آقامحمدخان است.^(۲) از انتخاب تهران به عنوان پایتخت از سوی وی نیز اکنون بیش از دو قرن می‌گذرد.^(۳) وی زمانی که موقعیت خود را در شمال تحکیم و به جنوب ایران توجه کرد، تهران را به عنوان پایتخت ایران یکپارچه برگزید زیرا نسبت به اصفهان (پایتخت صفویه) به محل ایل وی و نیز به قفقاز که قصد تصرف آن را داشت، نزدیک‌تر بود.^(۴) سرانجام اینکه جایگاه وی به عنوان تنها «پادشاه اخته» یا خواجه ایران در طول ۲۵۰۰ سال پادشاهی، جایگاه منحصر به فردی است.

معمای این مقاله، رفتار سیاسی معطوف به قدرت و خشونت کم‌نظیر در دوره پادشاهی و شخصیت سیاسی آقامحمدخان قاجار است. فرضیه اساسی این جستار آن است که: «بروز نقص جسمی در نوجوانی آقامحمدخان و برخورد اجتماعی دیگران با او از این زاویه، موجب شد حس حقارت اجتماعی اختگی در وی ایجاد و باعث رنجش دائمی وی شود. این حس حقارت سازوکارهای جبران را فراهم و او را وادار می‌کند به سوی برتری‌طلبی گام بردارد. تعامل اجتماعی ثانویه برادران و

مدعیان دیگر قدرت، سبک زندگی بی‌همتایی را در وی می‌آفریند و از او شخصیتی بی‌نظیر می‌سازد».

در این بررسی، نظریه آدلر نظریه راهنمای ماست. محقق پس از جستجوی فراوان در میان نظریه‌های گوناگون به این نتیجه رسید که نظریه آدلر قدرت توضیح‌دهندگی بالایی برای ارائه شخصیت آقامحمدخان دارد. پیش از شروع مطالعه موردی، بیان چکیده‌ای از نظریه آدلر ضروری است.

نظریه آدلر

آلفرد آدلر^۱ در ۱۸۷۰ در حومه وین به دنیا آمد. از کودکی حقارت را در اشکال گوناگون عقب‌ماندگی از برادر بزرگ‌تر، جثه کوچک و ضعیف خود، نرمی استخوان، قیافه زشت و نازیبای خود حس می‌کرد. بعدها با ورود به اجتماع بزرگ‌تر و مدرسه و ضعف در آموزش، این احساس در وی تشدید شد؛ اما وی نقص جسمی، تحصیلی و اجتماعی را که در او حس حقارت برمی‌انگیخت، دستمایه سخت‌کوشی و تلاش و پیشرفت ساخت و نام خود را در کنار فروید به عنوان یکی از پیشگامان روان‌شناسی و از بنیان‌گذاران روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی ثبت کرد.^(۵)

هرچند آدلر مدتی طولانی شاگرد فروید بود اما بعدها از نظر فکری با او دچار اختلاف نظر شد و قطع رابطه کرد و رهیافت جدیدی را با عنوان «روانشناسی فردی»^۲ ارائه نمود. در این رهیافت، بر «روابط بین فردی» شخص با دیگران در شکل‌گیری شخصیت تأکید می‌شود و بر اکتسابی بودن این عوامل و درک ماهیت یگانه خود معطوف است. آدلر در اهمیت دوره کودکی در شخصیت‌سازی با فروید موافقت داشت؛ در عین حال توجه اساسی او به نیروهای اجتماعی و نه نیروهای زیستی و غریزی بود و با نقش بارز غرایز مخالفت داشت. به جای تأکید اساسی بر غرایز جنسی و عوامل زیستی و بیولوژیک، بر عوامل اجتماعی و به‌ویژه احساس حقارت که امری اجتماعی است، تأکید می‌ورزید. از نظر وی حتی نقص جسمی و

1. Alfred Adler

2. Individual Psychology

زیستی در ذات خود تعیین‌کننده نیست، بلکه تنها زمانی که بازتاب اجتماعی می‌یابد و فرد نگاه سنگین و رفتار و گفتار تحقیرآمیز دیگران نسبت به آن نقص را درمی‌یابد، موجب حقارت می‌شود.

مفاهیم عمده در دستگاه نظری آدلر که بر محور مفهوم اساسی «حقارت» استوار است، به شرح زیر است:

۱. **علاقه اجتماعی:** آدلر علاقه اجتماعی را جزء فطری اما غیرفعال بشر می‌داند که از طریق تماس با دیگران، از قوه به فعل درمی‌آید. تعامل اجتماعی فرد با دیگران اعم از والدین، همکلاسی‌ها و معلمان و سایرین در جامعه و دریافت نگرش دیگران درباره خود، نقش تعیین‌کننده‌ای در شخصیت‌سازی فرد دارد.

۲. **حس حقارت:**^۱ به نظر آدلر، حس حقارت که امری اجتماعی است و اگر انسان به طور منفرد زندگی می‌کرد، هرگز تحقق عینی نمی‌یافت، کم‌وبیش در انسان‌ها و در اشکال مختلف وجود دارد. این موضوع به عنوان دغدغه‌ای همیشگی و به طور پایدار، عمل شخصیت‌سازی را انجام می‌دهد. فرد از آن یا برای «دلیل‌تراشی» و توجیه ناکامی‌ها و شکست‌های خود استفاده می‌کند یا او را وادار به «جبران» می‌کند و انگیزه پیشرفت می‌شود.

۳. **حس برتری‌طلبی:**^۲ برتری‌طلبی از احساس حقارت ناشی می‌شود و اگر احساس کمتری و حقارت از حد تجاوز نکند، عامل پیشرفت است.^(۶) برتری‌طلبی انسان می‌تواند پیوسته بهتر از آنکه هست، بشود و راه کمال را بپیماید؛ یعنی حرکت در راه کمال نفس.^(۷) پیامدهای احساس حقارت لزوماً به کمال و سعادت فرد نمی‌انجامد. گاه اتفاق می‌افتد که فرد با تلاش خود آن حقارت را برطرف می‌کند اما اگر هدف‌های دست‌نیافتنی را برگزیند، دچار «نوروز» می‌شود و به احساس حقارت ثانویه مبتلا می‌گردد.^(۸) احساس حقارت گاهی به عقده حقارت تبدیل می‌شود.

۴. **خود خلاق:**^۳ آدلر بر اراده‌گرایی تأکید می‌ورزید یعنی هرکس معمار و سازنده شخصیت خویش است. شخصیت آدمی از استعدادها، غریزی، ارثی،

1. Inferiorty

2. Superiority

3. Creative Self

تربیت والدین تأثیر می‌پذیرد اما در نهایت این ابتکار و اراده شخصی و خلاقیت فردی است که نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

۵. سبک زندگی خاص و بی‌همتا^۱: خود خلاق با موجودیت‌هایی از احساس حقارت سه‌گانه بدنی، روانی و اجتماعی که فرد در ساختمان بدنی، صفات روانی و ارتباطات اجتماعی خود دارد، می‌تواند سبک زندگی خاصی را رقم بزند. آدلر در تعریف سبک زندگی، آن را کلیت بی‌همتا و فردی زندگی می‌داند که همه فرایندهای عمومی زندگی در ذیل آن قرار می‌گیرد.^(۹) سبک زندگی، طرح و دریافتی اجمالی از جهان و فرایند در حال گذار و راه یکتا و فردی زندگی و دستیابی به هدف است. خلاقیتی است که در کنار آمدن فرد با محیط و محدودیت‌های آن جلوه‌گر می‌شود.^(۱۰) سبک زندگی، تکیه کلام آدلر است و در همه نوشته‌هایش مکرر به کار رفته و مشخص‌ترین بُعد روانشناسی فردی است.^(۱۱) با توجه به اینکه این سبک زندگی تحت تأثیر سه نقص جسمی، نقص روانی و نقص اجتماعی است و هریک از این نقص‌ها خود به انواع دیگری تقسیم می‌شود، از این رو انواع بی‌شماری از سبک‌ها - حتی خاص و منحصر به فرد - خواهیم داشت.^(۱۲) سبک زندگی ناپلئون، متأثر از قد کوتاه وی است. حرص جهانگیری هیتلر از نقص جنسی وی سرچشمه گرفته و سیادت‌طلبی و اعمال فوق‌العاده خشن آقامحمدخان قاجار در اختگی وی ریشه دارد.^(۱۳) مثال سبک زندگی ناشی از عامل بدنی: افراد معلول جسمی، مثال سبک زندگی ناشی از عامل روانی: کودکان نازپرورده ضداجتماعی و مثال سبک زندگی متأثر از نقص اجتماعی: دوری از محبت خانوادگی در فرزندان طلاق است.^(۱۴)

۶. سنخ‌شناسی شخصیت: آدلر بر مبنای سبک و شیوه زندگی، چهار سنخ شخصیت را جستجو می‌کند: سلطه‌جو^۴ (در دو نوع سادیستی و مازوخیستی)، گیرنده^۳، اجتناب‌گر^۲ و سنخ اجتماعی.

1. Life Style
2. Dominant
3. Getting
4. Avoiding

۷. ترتیب تولد: ^۱ آدلر نوع شخصیت افراد را متأثر از ترتیب تولد فرزندان در خانواده می‌داند. بنابراین روان‌شناسی فرزند اول، فرزند دوم و فرزند آخر از بنیاد متفاوت است. چون دریافت‌های هریک از اجتماع متفاوت است و هریک دارای موقعیت اجتماعی خاص خود است.^(۱۵)

نگارنده با در نظرگیری محدودیت‌های مقاله‌ای، فرضیه اصلی خود را بر نقص جسمی اختگی، پیامدهای اجتماعی و بازتاب آن در خود خلاق آقامحمدخان و سبک زندگی سیاسی ویژه و نوع شخصیت سیاسی وی قرار می‌دهد و عمل خود را محدود به مفهوم محوری حقارت آدلر و حقارت اختگی آقامحمدخان قاجار می‌کند. بر این مبنا مفروضات زیر ارائه می‌شود:

۱. توارث و هوش بالا، تربیت مادرانه و محبت سیراب‌گونه مادرش، ترتیب تولد وی به عنوان پسر نخست در میان پسران نه‌گانه محمدحسن خان قاجار رئیس ایل قاجار، رقابت ایلی قاجاریه، افشاریه و زندیه و نقشی که این رقابت و برتری‌جویی در شخصیت‌سازی آقامحمدخان قاجار داشته، عواملی معطوف به گذشته است که در شخصیت وی اثرگذار بوده است.^(۱۶)

۲. در سطح ملی، اختلاف‌های خونین جانشینان کریم‌خان زند و عدم تعیین ولیعهد از سوی وی، خیانت فرماندهان و وزیرش و^(۱۷) اشتباهات استراتژیک نظامی و سیاسی لطفعلی‌خان زند^(۱۸) در موقعیت آقامحمدخان برای کسب پادشاهی و تخلیه روانی خود نقش مهمی داشته است.^(۱۹)

۳. در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی، چالش‌های درونی امپراتوری عثمانی به‌ویژه مشکلات داخلی روسیه و مرگ کاترین کبیر فرصت مناسبی به آقامحمدخان برای تحکیم موقعیت خود ارائه کرده است. این تقارن مثبت در سازوکار جبران روانی آقامحمدخان در حیطه سیاست، پیروزی‌ها و گسترش قلمرو و یکپارچه‌سازی کشور، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.^(۲۰)

مطالب پیش‌گفته را بر مبنای تناسب بحث با مطالعه موردی آقامحمدخان قاجار می‌توان در «مدل تبیین» زیر خلاصه کرد: مفروضات: [توارث (هوش) + تربیت

خانوادگی (مادرانه) + تربیت ایلی (قاجار) + ترتیب تولد (فرزند ارشد بودن) + رقابت ایلی‌ها و نقص اجتماعی (شکست ایلی قاجار از افشاریه و زندیه) + نقص جسمی + احساس حقارت اجتماعی ناشی از اختگی در دوره اسارت و دوره پادشاهی + تبدیل احساس حقارت به عامل مثبت احساس برتری‌طلبی (کسب برتری ایلی قاجار و کسب پادشاهی ایران) + خودخلاق (اراده‌گرایی و عدم اختیار انزوای اجتماعی) + سبک زندگی خاص (متأثر از نقص اختگی و پیامدهای مترتب شخصی و اجتماعی آن) + سنخ شخصیتی (سلطه‌جو از نوع دیگرآزار (سادستی) و به شدت کینه‌جو).

۱. واقعه اختگی

آنچه در روان‌شناسی سیاسی آقامحمدخان قاجار حائز اهمیت است، واقعه مقطوع‌النسل شدن اوست. این واقعه نقطه عطف بسیار مهمی در زندگانی و شخصیت‌سازی وی به شمار می‌رود و از آن مقطع سلسله حوادث و برخوردهای اجتماعی و روانی و زیستی که رخ می‌دهد، لایه‌های پی‌درپی را بر شخصیت او می‌افزاید. نقص جسمی اختگی و پیامدهای سنگین اجتماعی آن برای آقامحمدخان بسیار زیان‌بار بوده به طوری که همه زندگی سیاسی وی را تحت تأثیر قرار داده است.

تقریباً همه تاریخ‌نگاران دوره اولیه قاجار در مورد خواجه شدن وی سکوت اختیار کرده‌اند.^(۳۱) *ناسخ‌التوایخ*، *اکسیرالتواریخ* و *تاریخ عضدی*. اما تاریخ‌نگاران بی‌طرف در این مورد چندین روایت و فرضیه ارائه کرده‌اند. در *روضه‌الصفاء* تاریخ واقعه در هفت یا هشت سالگی و آن هم توسط *علی‌قلی‌خان افشار* یا همان *عادلشاه* برادرزاده و جانشین نادرشاه ذکر شده است. تاریخ‌نگاران بعدی بسیاری نیز همین نظر را پذیرفته و عادلشاه را عامل این کار دانسته‌اند.^(۳۲) این اقدام زمانی صورت گرفته که آقامحمدخان هنوز کودک بوده و قدرت حضور در جنگ‌ها را نداشته و صرفاً به منظور قطع امید خاندان قاجاری توسط رقبا انجام شده است. «عادلشاه او را اخته کرد تا وی را به عنوان یک رقیب بالقوه از صحنه سیاست ایران حذف کند».^(۳۳) کتاب *شاهان از یادرفته* از شاهزاده *علی قاجار* با همکاری *سیلوی دروین*^(۳۴)

این نظر را تأیید می‌کند.

بنا به روایت دیگری، این اتفاق در خلال جنگِ منجر به اسارت وی رخ داد. *ژان گوره* هر دو احتمال را ضعیف می‌داند به‌ویژه دومی را که در آن صورت وی در آن تاریخ یعنی ۱۱۷۵ باید بیست ساله و دارای زن و فرزند باشد. چون در آن زمان پسران در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی زن می‌گرفتند، درحالی‌که زن و فرزند وی از وی به ثبت نرسیده است.^(۲۵) به نظر نگارنده این اقدام توسط عادلشاه و در کودکی و قبل از بلوغ انجام شده است. *کوهمره‌ای* نیز در یادداشت خود همین نظر را دارد.^(۲۶)

شواهد تأییدکننده فرضیه در دو بخش ساماندهی می‌شود و دوره اختگی آقامحمدخان به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره اسارت و زندگی با کریم‌خان زند که ظاهراً ۱۶ سال به طول می‌انجامد و دوره پادشاهی یا دوره اختگی قبل از پادشاهی و اختگی پس از پادشاهی. دوره اسارت وی از شعبان ۱۱۷۵ یعنی بیست‌سالگی آغاز می‌شود. کریم‌خان زند خواست او را به قتل برساند یا دست‌کم کور کند اما زمانی که متوجه شد وی خواجه است، از آن صرف‌نظر کرد و گفت همین مجازات برای تو کافی است.^(۲۷) گفتگوهای کریم‌خان زند با وی که در چند محور است، همگی متضمن القای احساس حقارت است: خواجه‌گی، نجات‌بخش وی از مرگ یا کور شدن است (تحقیر)؛ به وی تذکر داد تو به دلیل خواجه‌گی از قدرت سیاسی محروم و در پایان زندگی سیاسی خود هستی و نمی‌توانی مدعی صدارت، امارت و پادشاهی باشی (تحقیر)؛ از لذت‌های جنسی و زناشویی محروم هستی (تحقیر)؛ از تولید نسل محروم هستی (تحقیر).

کریم‌خان از وی می‌خواهد به عبادت خداوند پردازد و دست‌کم دنبال کسب سعادت آخرت باشد.

در دوره اختگی قبل از پادشاهی در تهران، تبعات ظاهری و فیزیکی خواجه‌گی بر بدن، و یک سال پس از سکونت در تهران به‌تدریج در چهره‌اش آشکار شد. ریش و سبیل وی که روئیده بود، رفته‌رفته از بین رفت و صورت فربه و زیبای او بی‌رنگ و لاغر شد، حتی حالت چشمان او تغییر یافت و صدایی شبیه صدای زن‌ها پیدا کرد که مایه سرافکنندگی و احساس حقارت اجتماعی وی می‌شد. این تغییرات به‌تدریج رخ داد و پس از چهار سال، کوچک‌ترین اثری از زیبایی گذشته در او باقی

نماند. این تغییر قیافه به درجه‌ای رسید که کریم‌خان زند آسوده‌خاطر شد و به اطرافیانش گفت این خواجه محال است جای پدرش محمدحسن‌خان را بگیرد. لذا وحشتش از او از بین رفت و آزادی عمل بیشتری به او داد.^(۲۸)

کریم‌خان زند در طول دوره‌ای که آقامحمدخان در شیراز بود، بنا به ضرورت‌های حفظ قدرت سیاسی و تداوم سلطنت، نمی‌خواست آقامحمدخان تشخیص پیدا کند. مورخین دوره قاجاریه از روی ترس یا تملق طوری تاریخ زندگی وی را نوشته‌اند که گویی آقامحمدخان در دربار کریم‌خان زند یک میهمان عالیقدر بوده است؛ درحالی‌که وضعیت یک اسیر یا گروگان را در شیراز داشته است. *امینه پاکروان* از وضعیت وی در شیراز با تعابیر «نیمه‌اسیر»^(۲۹)، «تبعیدی یا خانه‌به‌دوشی»^(۳۰) و عنوان «گروگان زندیان»^(۳۱) مفهوم‌سازی می‌کند. زندگی ساده‌ای داشته و در خانه‌ای کوچک به سر می‌برده است. دلیل آن نیز جلوگیری کریم‌خان زند از وصول درآمد از استرآباد به آقامحمدخان بود زیرا در این صورت عده‌ای اطرافش را می‌گرفتند^(۳۲) و با تقویت پایه اقتصادی، نوعی قدرت و تشخیص پیدا می‌کرد و خطری بالقوه محسوب می‌شد.

آقامحمدخان که در دوره اسارت نمی‌توانست از طریق ثروت و موقعیت سیاسی، بر اساس حقارت ناشی از اختگی و حقارت‌های وضعیت اسارت و گروگانی خود غلبه کند، می‌کوشید از مجاری دیگر برای کسب احترام اقدام کند. وی تخلیه روانی خود را در حیطة علمی و مطالعه و دانشمند شدن جبران کرد. در تهران *شیخ‌علی تجربی* و در شیراز ظاهراً در مدرسه خان شیراز یا به صورت مطالعه آزاد کتاب، به تحصیل علم پرداخت؛ هرچند این امر از ناحیه پند و تربیت دوران کودکی مادر در مورد شرط دانشمندی به عنوان لازمه پادشاهی هم تقویت می‌شد.

«در شیراز بدین وسیله احترام طبقه دانشمندان شهر را کسب کرد. بنا به تصور کریم‌خان زند کسی او را به دوستی برنمی‌گزید اما با ورود به عرصه علم، قضایا متفاوت شد. کریم‌خان پیش‌بینی نمی‌کرد آقامحمدخان به مناسبت اینکه عالم شود، مورد احترام طبقات برجسته جامعه قرار گیرد»^(۳۳) بدین ترتیب آقامحمدخان می‌کوشید احساس حقارت و منفی جامعه را نسبت به خود تغییر دهد و احترام آنان

را به خود جلب کند.

وی به رغم خواجگی می‌کوشید تا به روایت نظریه آدلر، احساس حقارت ناشی از عامل زیستی و اختگی خود را به احساس برتری طلبی در عرصه‌های دیگر تبدیل کند. ابن‌خلدون محقق متکی به چهارچوب نسلی، وقتی خصال و روحیات آقامحمدخان قاجار به عنوان نسل بنیان‌گذار را با مظفرالدین شاه (نسل پنجم از قاجارها) مقایسه می‌کند، به این خصلت بزرگی و نبوغ و پیگیری اهداف کلان قدرت اراده‌گرایی وی پی می‌برد. وی مرد بزرگی بود اما بزرگوار نبود. وی دارای همت و اراده بلندی بود و متفاوت از کسانی بود که هیچ‌گونه سیادت، آقایی و جاه‌طلبی نداشتند. قاعده این بزرگی روح هم آن است که تن و جسم به زحمت می‌افتد و تن او راحتی نمی‌بیند همچون نادرشاه. به تعبیر مرحوم مطهری آنان بزرگوار نیستند چون هنوز در مدار خودیت و خودپرستی سیر می‌کنند و در مدار انسانیت نیستند. ارزش‌ها را برای خود می‌خواهند در حالی که انسان‌های بزرگوار، ارزش‌ها و خوبی‌ها را برای همه می‌خواهند. شخص بزرگوار می‌خواهد مردم شیر باشند یعنی گوسفندی نباشد که دیگری طعمه‌اش کند.^(۳۴)

کوهمره‌ای نیز بر بزرگ‌منشی و بلندی طبع وی تأکید می‌ورزد. «دیگر بلندی همت و علو طبیعت آقامحمدخان بسیار بود». به همین دلیل پس از پیروزی‌ها، با نوشتن فتح‌نامه و ارسال آن به شهرها خودداری می‌کرد زیرا آنها را کوچک می‌دید و از اهداف بلند خود خبر می‌داد که «ما هنوز سوای ملک ایران که خانه ماست، ملکی دیگر و مملکت غیری را به دست نیاورده‌ایم که از جمله فتوحات حساب کنیم و فتح‌نامه به جایی بفرستیم».^(۳۵) حتی از پذیرش تاج شاهی اجتناب می‌کرد و بعد از عنوان شاهی، از بزرگان و اعیان قول گرفت که به همراه او آرام نگیرند و کشورستانی کنند و مرزهای ایران را به دوره‌های قبلی برسانند.^(۳۶)

یکی از نکات بسیار جالب در سبک زندگی آقامحمدخان، موضوع بحث‌انگیز خست و لثیم بودن است. در این مورد، قصه‌های گوناگونی وجود دارد تا جایی که حتی دلیل قتل وی را به کم شدن تعداد خربزه‌هایی می‌دانند که زودتر از حساب شاه، تمام شده بود و به این دلیل احکام سختی چون اعدام، وضع کرده بود.^(۳۷) بسیاری از پژوهشگران در این موضوع اشتراک نظر دارند^(۳۸) حتی عبدالله مستوفی

که خود از خاندان قاجار است، آن را تأیید نموده است.

در دوره پادشاهی اش هیچ‌گاه سفره رنگینی نداشت و سفره پادشاهی وی پیوسته نان و ماست و پنیر بود. ولیعهد خود را به دلیل خوردن پلو با دو خورشت مذمت کرده بود.^(۳۹) در منازعات دوران‌خاندانی و حتی گفتار برادران آقامحمدخان هم به این مطلب برای نفی شایستگی او در پادشاهی استناد شده است. برادرش *مصطفی قلی خان*، مُمسک بودن و سخاوت نداشتن آقامحمدخان را دلیلی بر لثامت وی می‌داند؛ زیرا حتی نان و غذای خود را با ترازو می‌کشید.

دیدگاه دومی در این مورد وجود دارد که حاصل پژوهش‌های روانشناختی است و در واقع این اعمال را بر فرض صحت و با نگاه مثبت ارزیابی می‌کند. *ژان گوره* این موضوع را نیز در راستای فرضیه اختگی ملاحظه می‌کند: می‌دانیم خواجه‌ها چون از تمتع جنسی محروم هستند، پُرخور می‌شوند و محرومیت جنسی خود را با پُرکردن شکم جبران می‌کنند. لیکن آقامحمدخان طوری بر نفس خود مسلط بود که یک لقمه غذای زائد نمی‌خورد و برای اینکه افراط نکند، غذای خود را با ترازو می‌کشید. به نظر گوره، این خود بر عکس، یکی از دلایل نبوغ وی است. چون یکی از توصیه‌های رژیم غذایی امروز همین توصیه به ترازوست اما در آن زمان این اقدام برای مردم آن زمان قابل هضم و درک نبود و آن را حمل بر لثامت و خست می‌کردند؛^(۴۰) بنابراین حتی این نکته نیز با موضوع دردسرافرین اختگی مرتبط است که بازتاب اجتماعی آن نزد افکار عمومی و مخالفان، موجب حقارت اجتماعی وی شده است.

نگارنده نیز لثامت و امساک در مال آقامحمدخان را همگام با *ملکم*،^(۴۱) *نفیسی*،^(۴۲) *شمیم*،^(۴۳) *ولیویه*،^(۴۴) و *اقبال* تأیید می‌کند. شواهد فراوانی در این مورد اظهار شده است^(۴۵) آنچه گوره در مورد گشاده‌دستی وی می‌گوید موضوعی استثنایی در میان قشر خاصی از سپاهیان و لشگریان است تا بتوانند با کمک آن غریزه دیگر یعنی جاه‌طلبی خود را ارضا کنند.^(۴۶) *نفیسی* قائل است که وی سه شهوت ریاست‌طلبی، امساک در خرج و انتقام‌کشی داشته اما بالاترین شهوت، ریاست‌طلبی بوده است.^(۴۷) او در مواردی حاضر بوده انتقام‌کشی خود را اظهار ندارد یا از امساک صرف‌نظر کند تا بتواند به غایت اساسی خود در ادبیات آدلری که همان کسب

سلطنت است، دست یابد.^(۴۸)

جواز ورود آقامحمدخان قاجار به حرم کریمخانی به دلیل خواجه بودن یکی از رفتارهای تکرارشونده بود. چون مردانگی نداشت، می‌توانست در میان زنان محارم کریم‌خان به‌راحتی آمدوشد داشته باشد و حتی زن‌های کریم‌خان زند خود را از وی نمی‌پوشاندند! هرچند این رفتار نیز در راستای القای احساس حقارت به وی بود. اما آقامحمدخان از آن به مثابه روشی برای خبرگیری و شناخت عمیق مسائل دربار استفاده می‌کرد؛ به‌ویژه آنکه عمه‌اش یکی از زن‌های کریم‌خان زند بود و از این راه نیز کسب اطلاع می‌کرد^(۴۹) و با همین اطلاعات توانست مرگ کریم‌خان زند را پیش‌بینی و در فرصت مناسب اقدام به فرار کند. حتی وی بعدها با همین اطلاعات و تحلیل آن، به پیش‌بینی جنگ داخلی میان مدعیان پادشاهی در خاندان زند با ذکر نام طرف‌های درگیر و خصوصیات هریک پرداخت.^(۵۰)

امکان فرار آقامحمدخان نیز به دلیل آزادی عمل بیشتر، بعد از ظهور علائم ظاهری خواجه‌گی، تصور ناتوانی در تصدی پادشاهی و عدم ظهور رفتار خلاف انتظار از سوی وی صورت گرفت. از آن زمان به بعد، اجازه می‌یافت به قصد تفریح و شکار به خارج از شهر برود. البته زیرکی و توداری وی را در ایجاد این اعتماد نباید نادیده انگاشت. «وی هیچ‌وقت چیزی نمی‌گفت یا عملی نمی‌کرد که تولید سوءظن کند».^(۵۱) درحالی‌که در تمام مدت ۱۶ سال زندگی با کریم‌خان زند قصد داشت به سلطنت برسد و نسل خاندان زند را براندازد، کلمه‌ای ابراز نکرد تا این خصومت را نشان دهد و همواره از عدالت و سخاوت و ترحم و لیاقت کریم‌خان زند به تمجید سخن می‌گفت^(۵۲) و ریاست‌طلبی را بر انتقام‌کشی ترجیح می‌داد.^(۵۳)

یکی دیگر از مواردی که کریم‌خان اشتباه محاسباتی داشت، پیشنهاد رفتن آقامحمدخان ظاهراً برای عیادت از مادر در حال احتضارش جیران بود. کریم‌خان زند از این پیشنهاد اهداف چندگانه‌ای داشت: ۱) جیران و برادرانش را با وساطت آقامحمدخان از استرآباد (پایگاه سنتی قاجاریان) خارج کند، ۲) این بار آقامحمدخان را در قبیله و خویشاوندانش تحقیر کند و از فکر دستیابی به قدرت نومید سازد، ۳) طائفه‌اش او را با شکل جدید و تغییر یافته که شبیه زن‌های سالخورده بود، ببیند و از او به عنوان جانشین پدر کاملاً قطع امید کنند.

اما بار دیگر در بازی شطرنج سیاست، این آقامحمدخان بود که پیروز شد. وی که عمق اهداف کریم‌خان از این پیشنهاد را درک می‌کرد، با کمال شگفتی آن را پذیرفت. به‌رغم آنکه می‌دانست آنان وی را با قیافه جدید مسخره خواهند کرد^(۵۴) اما چون قصد داشت روزی جای پدر را بگیرد، آن را بهترین فرصت برای نشان دادن تغییر قیافه خود دانست تا سکنه استرآباد و افراد طایفه «اشاقه‌باش» و دیگران بدانند پسر ارشد محمدحسن‌خان به آن شکل درآمده تا روزی که بخواهد جای پدر را بگیرد، کسی منکر هویتش نشود. وی حتی از کریم‌خان زند تقاضا کرد به حاکم استرآباد دستور بدهد خواجه شدن و تغییر قیافه وی را پیش از ورود به استرآباد به وسیله جارچیان به اطلاع عموم برسانند تا مردم کمتر او را به تمخسر بگیرند اما باز منظور واقعی او این بود که در میان آنان، با تبلیغات وسیع، با چهره جدید شناخته شود تا همه چهره جدیدش را به خاطر بسپارند. کریم‌خان زند نیز آن را در راستای خط‌مشی خود یعنی نشان دادن اینکه وی کوچک‌ترین شانسی برای جایگزینی ندارد، ملاحظه کرد و پذیرفت.^(۵۵)

روباه‌شناسی و عقده‌اختگی

یکی از سرگرمی‌ها و در عین حال حوزه‌های تخصصی مطالعاتی و تجربی آقامحمدخان که در رابطه با عقده‌اختگی وی است، روباه‌شناسی است. به گفته ژان گوره «زنگوله به گردن روباه آویختن» ظاهراً از عقده باطنی و اختگی وی ناشی می‌شد، چون خود از عشق جنسی بهره‌ای نداشت، می‌کوشید با این کار مانع جفت‌گیری آنان شود. آقامحمدخان با توجه به مشاهدات مکرر تجربی حاصل از این کار می‌گفت: زنگوله‌ای که بر گردن روباه آویخته می‌شود، مانع صید آن جانور نمی‌شود و می‌تواند شکم خود را سیر کند اما مانع جفت‌گیری وی می‌شود. به روایت خودش، در فصل جفت‌گیری، روباهان نر برای جفت شدن با روباه ماده با هم نزاع می‌کنند و هر جانور که در آن نزاع فاتح شود با روباه ماده جفت می‌شود. وقتی صدای زنگوله روباه به گوش روباهان نر و ماده رسید، چون فکر می‌کنند خصم اصلی آنها یعنی سگ و انسان نزدیک می‌شود، همه‌چیز را رها می‌کنند و می‌گریزند تا اینکه جان بدر ببرند و روباهی که زنگوله بر گردن دارد محکوم

می‌شود تا آخر عمر مجرد بماند. مجرد روباهان نر گاهی موجب جنون می‌شود و آقامحمدخان در دوران پادشاهی در گرجستان یک بار عملاً آن را به همراهانش نشان داد.^(۵۶)

اولیویه که از نزدیک آقامحمدخان را دیده بود ضمن مقایسه وی با پادشاهان قبلی می‌گوید او مخثی بود که در ایام جوانی، لذتی نبرده بود و از عشق و محبت بهره‌ای نداشت. هیچ شهوتی و میلی، محرک طبع وی نشد؛ به همین دلیل عیش و عشرت و خوشبختی دیگران برایش سبب درد درون و خراش جان بود و به دیگران حسد می‌برد.^(۵۷) وی که از تمتع جنسی محروم بود، تحمل دیدن رابطه جنسی حتی میان حیوانات را نداشت و با زنگوله بستن می‌خواست روباهان را از این تمتع محروم کند. جلوگیری از جفت شدن روباهان شاید از جنس رنج بردن از لذت دیگران و نوعی لذت سادیستی و دیگرآزاری باشد.

اختگی و توانمندسازی

حضور آقامحمدخان در دربار کریم‌خان زند و مصونیتی که دربار از ناحیه اختگی او پیدا کرده بودند، این فرصت را به او داد تا به توانمندسازی خود پردازد. نخست اینکه در معرض آخرین تحولات سیاست و حکومت در ایران قرار می‌گرفت و به این وسیله می‌توانست از سیاست داخلی و خارجی اطلاعات ارزشمندی کسب و خود را روزآمد کند. مشورت‌هایی که کریم‌خان زند در حضور جمع با او می‌کرد نیز به او در این راستا کمک می‌کرد.^(۵۸) دوم اینکه با امکان حضور در دربار کریم‌خان، تشریفات درباری و روابط مردم و مسئولان و حتی سفرای خارجی را به خوبی می‌آموخت و حتی بعضاً به درباریان خود این مسائل را یاد می‌داد.^(۵۹) سوم اینکه حتی فنون جنگ، مملکت‌داری و شناخت افراد اثرگذار نظیر نقش صدراعظم‌هایی چون حاج ابراهیم کلاتر و میرزا حسین فراهانی را به خوبی فرا می‌گرفت.^(۶۰)

آقامحمدخان در دوره اقامت طولانی در پایتخت و دربار زندیه دریافت که حکومت را نه پهلوانان بازو ستبر زندیه بلکه عقلا و دانشمندانی حفظ می‌کردند که در شیراز بسیار بودند؛^(۶۱) بنابراین کریم‌خان ناخواسته در مدت ۱۶ سال،

آقامحمدخان را آموزش مملکت‌داری داد؛ موضوعی که یکی از نقاط بزرگ ضعف زمامداران ایرانی بوده است. در دربار کریم‌خان، راز و رمز کشورداری و آماده‌سازی سپاه را آموخته بود و به احوال روحی بزرگان و درباریان آن زمان و اسرار نیرومندی و ناتوانی دولت زندیه به خوبی آگاه بود.^(۶۲)

سرانجام باید به توان فرار از شیراز بعد از مرگ کریم‌خان و پیش‌بینی زودهنگام وی اشاره کرد. آزادی نسبی او در خروج منظم از شیراز به بهانه شکار و گاه غیبت چندروزه، امکان فرار و دور شدن از شیراز را برای او فراهم کرد.^(۶۳) همین امر موجب شد در نخستین فرصت استقرار پادشاهی، دو صدراعظم مهم را به همکاری دعوت می‌کند و حتی با جذب حاج‌ابراهیم کلانتر، ضربه محکمی بر لطفعلی‌خان زند می‌زند و عامل اصلی شکست وی می‌شود.^(۶۴)

اختگی، اراده‌گرایی و آرزوی سلطنت

آقامحمدخان به این منظور توسط رقبای ایلی خواجه شد تا پسر ارشد محمدحسن خان قاجار نتواند به سلطنت برسد زیرا هیچ خواجه‌ای به سلطنت نرسیده بود و به تصور مخالفان مرتکب‌شونده این عمل و نیز به نظر قطعی دیگران از جمله کریم‌خان زند، وی را باید برای همیشه از فهرست مدعیان بالقوه سلطنت کنار گذاشت. دو کویزبونه در این باره می‌گوید: «برای اینکه آقامحمدخان نتواند به سلطنت برسد، در جوانی به عقوبت سختی گرفتار شد ولی این احتیاط رقبا مانع از آن نشد که در رأس عده‌ای از مخالفان قرار گرفته و سلطنت را غصب کند».^(۶۵)

واتسون و کارثویت نیز انگیزه اخته کردن آقامحمدخان از سوی عادلشاه جانشین نادرشاه را نوید ساختن وی و ایل قاجار از سلطنت می‌دانند. اما وی این واقعه را عاملی می‌داند که بر عکس، تمام توجه و کوشش آقامحمدخان را معطوف به آرزوهای جاه‌طلبانه می‌کند.^(۶۶) کوزوتسوا و همکاران نیز او را در دوران جوانی و اسارت شانزده‌ساله در وضعیتی ارزیابی می‌کنند که آرزوی پادشاهی همواره چون سایه‌ای همراهش بوده است.^(۶۷) نفیسی همگام با سیرجان ملک‌میس از امساک در خرج و سپس انتقام و کینه‌توزی، بالاترین شهوت وی را ریاست‌طلبی می‌داند. برای کسب ریاست‌طلبی، گاه امساک و انتقام آنی را از یاد می‌برد.^(۶۸) بنابراین حاضر بود

برای جلب رضایت لشگریان هزینه کند^(۶۹) یا خشم خود علیه کریم‌خان را شانزده سال نگهدارد و حداکثر مخفیانه قالی‌های پُربهای او را از بغض انتقام سوراخ کند.^(۷۰) اولیویه فرانسوی در سفرنامه خود در دوره آقامحمدخان، بر همین جاه‌طلبی به‌رغم اختگی تأکید می‌ورزد. پدرش برای تحصیل تاج و تخت، جنگ‌ها کرده بود و تمام آمال وی در این بود که بر دیگران تفوق و برتری کند. آقامحمدخان بعد از پدر خیال آن را در ذهن داشت و رفته‌رفته این خیال تمام دل او را گرفت و لحظه‌ای آن را از نظر نیفکند. این خیال سروری بسیار شدید بود و همه شهوت او شده بود. هرکس چه برادران خودی یا غیرخودی که مانع این آرزو بود، از میان برمی‌داشت و در کشتن وی مضایقه نداشت.^(۷۱) هیچ چیز اراده آهنین او جهت کسب پادشاهی را تغییر نداد. نه خواجگی، نه زشتی قیافه، نه صدای زنانه، نه فقدان ولیعهدی از صلب خود و نه طعن و تمسخر دیگران او را از وصول به مقصد، بازداشت.^(۷۲) آقامحمدخان مصداق بارزی از صدق نظریه آدلر است که سرنوشت زندگی فردی و سیاسی هر فرد در مدرسه اراده رقم می‌خورد. میراث ژنتیکی، تربیت کودکی، تأثیرات «فرمان» همه در جای خود مهم و اثرگذار است اما در نهایت امر، هر فرد می‌تواند شخصیت و سرنوشت خود را رقم بزند.

آقامحمدخان هم کوشید سلطنت را کسب کند و هم با کمال خشونت و شدت عمل آن را حفظ و اراده خود را بر اراده مخالفان درون‌خانوادگی یا برون‌خانوادگی تحمیل کند و اصولاً اندیشه هرگونه مخالفت را سرکوب کند.

اختگی، تحکیم اراده و استخدام دیگران

یکی دیگر از مواردی که در رفتار سیاسی و سبک زندگی او از سوی بسیاری از صاحب‌نظران گواهی شده، اصرار بر «اجرای سریع دستورات» بود. کوهمره‌ای در رساله خود که از منابع دست اول است، در این مورد می‌گوید «آقامحمدخان در اجرای حکم‌های خود به مرتبه جدّیت داشت که خواه جزئی و خواه کلی، حکمی که می‌نمود او را آرام نبود که یک دم تأخیر و پیش‌و‌پس شود». آقامحمدخان خود به میرزاجانی فسایی که از سادات عظام و معتبرین فارس بود درباره علت این رفتار توضیح شگفت‌آوری داده که نشان از آشنایی وی به روان خود دارد:

«چون ما را از دنیا حظّ نفسی و لذتی نیست، حظّ و لذت دنیایی خود را در این دانسته‌ایم که حکمی که می‌کنیم همان دم به عمل آید و دیر نشود». کوهمره‌ای اضافه می‌کند: این از کمال ذهن و دانشمندی وی بود که چون خُصی [اخته] بود یعنی آلت مردی نداشت که حظّ و شهوت نفس به عمل آرد، کار دیگری را به جهت لذت یافتن نفس خود مقرر کرده بود تا باعث قوت طبیعت او باشد». در ادامه داستانی را نقل می‌کند که روزی از رودی عبور می‌کرد و سوار بر اسب چشمش به ماهی رنگینی می‌افتد و در آن دم، شصت نفر از شاطران خود را مکلف به گرفتن آن می‌کند. همه در آب ریختند و آن را از آن آب تندرو و تیزدو برآوردند و موجبات مسرت وی را فراهم کردند.^(۴۳)

آقامحمدخان دارای من (اگو)^۱ قوی‌تر و فرامن (سوپراگو) آئی ضعیف بود و به همین دلیل اراده خویش را بر دیگران تحمیل می‌کرد و کاستی لذت‌جویی‌های جنسی خود را در کام‌جویی‌های سیاسی و لذت‌فرمان دادن به دیگران و مشاهده اطاعت‌بری از خویش جبران می‌کرد.

تبعات چنین موضوعی برقراری نوعی انضباط آهنین در سراسر ایران بود. «آقامحمدخان نظم و آرامش را در مملکت برقرار نمود. جاده‌ها برای کاروان‌ها و مسافران امنیت یافت و مالیات‌ها به طور مرتب پرداخت می‌شد.^(۴۴) دیگر ضابطه ملک‌داری آقامحمدخان و سیاستش در ممالک محروسه بی‌نهایت مضبوط بود.»^(۴۵)

۲. اختگی و حقارت ناشی از آن در مسیر پادشاهی

مسئله مقطوع‌النسل بودن خواجه قاجار از مرگ کریم‌خان تا مرگ خواجه و دوره پادشاهی نیز به منبع تولید انرژی منفی و یک مصیبت تمام‌عیار از حیث ذهنی و عینی تبدیل شده بود. این در حالی بود که وی این دوره را در شرایطی آغاز می‌کرد که ذخیره منفی فراوانی از همین موضوع از دوره کودکی، نوجوانی و اسارت جوانی با خود همراه داشت. در این بخش، چهره‌های متنوعی از مسئله‌آفرینی و وجه اجتماعی و سیاسی آن را در شواهد و مؤیداتی توصیفی و تحلیلی ملاحظه می‌کنیم.

1. Ego

2. Superego

«پس از شانزده سال، آتشی که سال‌ها در نهاد او نهفته و رفتار و شخصیت او را ساخته بود، زبانه کشید».^(۷۶)

۳-۱. تغییر صدا و پادشاهی: پس از بروز تدریجی آثار خواجگی، صدای آقامحمدخان از حالت مردانه به صدایی شبیه زنانه تغییر یافت. این واقعه بعد از آنکه به فرماندهی و پادشاهی رسید، بسیار موجب آزار و احساس حقارت می‌شد. به ناچار وی از بانگ زدن خودداری می‌کرد در صورتی‌که در آن دوره، بانگ زدن بزرگان ایران جزء علائم تشخیص و قدرت بود. فراتر از آن، پادشاهان خدمه خود را با بانگ خشن و بلند صدا می‌کردند. آقامحمدخان قاجار برای احضار خدمه بانگ نمی‌زد بلکه چیزی شبیه دُهل کنار خود داشت و هر وقت می‌خواست خدمه را احضار کند، دوبار بر دُهل می‌کوبید. به همین دلیل دشمنانش عنوان «خواجه دُهل‌زن» را بر او گذاشتند. آقامحمدخان در جنگ‌های متعددی بعد از مرگ کریم‌خان شرکت کرد و در تمام آنها فرمانده نظامی بود اما هیچ‌گاه فرمان نظامی نداد و فریاد نزد تا صدای زنانه‌اش به گوش سربازان نرسد و او را مورد تمسخر قرار ندهند.^(۷۷)

۳-۲. خواجگی و رابطه وی با اهل قلم: نخبگان سنتی در سلسله‌های مختلف به دو طبقه اهل شمشیر یا جنگجویان (در رأس آن پادشاه به‌ویژه در نسل بنیان‌گذار) و نیز طبقه اهل قلم یا دبیران و صدراعظم‌ها تقسیم می‌شدند: خواجگی بر رابطه او با اهل قلم نیز تأثیر گذاشت و رابط انحصاری در میان تمام پادشاهان دیگر ایجاد کرده بود؛ موضوعی که به تعبیر آدلر مؤیدی بر تأثیر خواجگی بر سبک زندگی سیاسی است. عبدالله مستوفی در این باره می‌گوید: «پاره‌ای، اخلاق عجیب این پادشاه را نتیجه محروم بودن از تمایل جنسی دانسته‌اند زیرا نمی‌توانست اشتغال به زن و فرزند و تفریحات خانوادگی [از قبیل حرمسراها] داشته باشد». همین فراغت موجب شد به حیطة وظایف اهل قلم هم وارد شود و در آنجا نیز دخالت کند و به تعبیر عبدالله مستوفی به پادشاهی همه‌کاره تبدیل شود. «نداشتن زن و بچه و تفریحات، وقت زیادی برای رسیدگی به حساب‌ها در اختیار وی گذاشته بود».^(۷۸) وی ادامه می‌دهد اصولاً آقامحمدخان اهل قلم را با عنوان «فِرِنی خور» تحقیر می‌کرد و بنابراین خود رأساً اداره امور از قبیل نظارت بر جمع‌آوری مالیات و خراج را

انجام می‌داد و کاغذبازی و صدور فرمان‌های مکتوب در دوره وی به‌ندرت صورت می‌گرفت. دیوان‌سالاری نیز در حوزه محدودی خلاصه می‌شد.

نوشتار ایرانیان در آن دوره پر از آرایه‌های کلامی و استعاره بود چون علاقه‌مند بودند هر مطلبی را به زیباترین شیوه بیان کنند که ^(۸۹) ناسخ‌التواریخ یا اکسیرالتواریخ مؤید آن است. «مکاتبات اداری دوره صفویه، افشاریه و زندیه با انشای پُر تکلف و پر از کنایه و استعاره و عبارت‌پردازی‌های زاید و منخل، نوشته می‌شد. آقامحمدخان نخستین کسی بود که دستور داد مکاتبه‌ها و احکام و فرمان‌های دولتی را به زبان ساده بنویسند و از عبارت‌پردازی خودداری کنند و هرگاه فرمانی یا حکمی پیش او می‌بردند که امضا کند و به اصطلاح آن روز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح و درست است، همین‌طور ناخوانده امضا نمی‌کرد. وادار می‌کرد می‌خواندند و اگر به عبارات مغلق و مقدمه‌منشیاانه آغاز کرده بودند، نمی‌گذاشت بخوانند و دستور می‌داد عوض کنند؛ موضوعی که سرآغاز پیدایش سبک ادبی خاصی شد زیرا ویرایش آن و ساده‌نویسی آنها را می‌خواست. ^(۹۰) آقامحمدخان با نقد این روش، تأکید داشت منشی‌ها این اضافات، القاب و مزخرفات را حذف کنند و اصل مطلب را بگویند و بنویسند. ^(۹۱)

سرگذشت *میرزا شفیع اهل قلم* نمونه خوبی از این تحقیرهاست که در موردی هرچه دم دستش بود به سوی او پرتاب می‌کرد و دست آخر هم گلوله‌ای به سمتش شلیک کرد. ^(۹۲) دلیل دیگر این رفتارها می‌تواند علاقه وی در دوره قبل و بعد از پادشاهی به خواندن و مطالعه و نوشتن باشد؛ موضوعی که وی را به کارهای اهل قلم نزدیک می‌کرد؛ چراکه اصولاً به دلیل خواجگی، بهترین سرگرمی وی خواندن و نوشتن بود. ^(۹۳)

جان پری نیز ضمن تأیید این نکته که رابطه وی با طبقه اهل قلم و کارمندی خوب نبود و از آنان به عنوان «فرنی‌خور» یاد می‌کرد، معتقد بود در اثر اخته شدن در دوره کودکی، اسارت در شیراز و توجه به نقص جسمی خود در موقعیت پادشاهی، همه توجه را به اهل شمشیر یعنی سپاهیان معطوف می‌کرد؛ زیرا آنها را در دستیابی به اهدافش تعیین‌کننده‌تر می‌دانست. ^(۹۴) در شاهدی جالب روزی آقامحمدخان در حال خوردن غذای ساده سپاهیان بود. «میرزا شفیع وزیر [اهل قلم]

او که حاضر بود، به ملاحظه اینکه مبادا آقامحمدخان حمل بر تکبر و نزاکت طبیعت او نماید، پیش رفته و به اراده خود، دست به جانب سفره دراز نمود. آقامحمدخان او را مانع شد، گفت شما را به نان سپاهیان [اهل شمشیر] چه کار است! بروید فرنی و پالوده خود را بخورید که خوراک سپاهیان به مزاج نازک شما ناسازگار است»^(۸۵) آقامحمدخان خود را از طبقه سپاهیان و آنان را برتر می‌دانست.

۳-۳. عقده ریش و مالیات ریش و شورش: یکی از اقدامات عجیب آقامحمدخان موضوع فرمان تراشیدن ریش یا پرداخت مالیات ریش بود. وی که به واسطه نداشتن ریش ناراحت بود، دستور داد مردان باید ریش خود را بتراشند یا اینکه مالیات ریش پرداخت کنند. مردم مازندران و استرآباد نیز به جهت عرفی، مالی و شرعی به مخالفت پرداختند و کسی نبود که خواهان نابودی آقامحمدخان قاجار نباشد. خود خواجه هم متوجه شد که اشتباه کرده اما هنگامی پی به اشتباه خود برد که حمله شیخ ویس خان آغاز شده بود. هرچند اعلام کرد مالیات ریش لغو شده، با این همه مجبور شد ساری را ترک کند و قشون شیخ ویس وارد ساری شدند. این اقدام موجب شد تا مدت‌ها به مناسبت خشمی که مازندران بر سر مسئله ریش داشت، کسی حاضر به حمایت آقامحمدخان نباشد. شورش مردم سرانجام توسط سرکوب قشون مردمی محمدظاهرخان زند به پایان رسید اما آقامحمدخان هزینه سنگینی بابت مسئله ریش پرداخت. این امر نشان می‌دهد حتی مرد بااراده‌ای چون آقامحمدخان ممکن است بر اثر عقده روحی و نقص جسمی مبادرت به چنین اعمالی نماید.^(۸۶)

اولیویه که در زمان حاکمیت آقامحمدخان به ایران آمده در سفرنامه خود یادآور می‌شود هر ایرانی حتی نوجوان و برده، ریش داشت تا کسی او را خواجه نپندارد! سیاه‌ترین و انبوه‌ترین ریش، بهترین بود. از این‌رو هر کسی ریش زرد یا کم‌پشت داشت، آن را رنگ سیاه می‌کرد یا با روغن و دوا آن را پُرپشت می‌کرد.^(۸۷) اینها می‌تواند حساسیت آقامحمدخان به ریش را برساند. حتی فلسفه ریش بسیار بلند جانشین او فتحعلی‌شاه را که تا کمرش می‌رسید، توجیه‌پذیر می‌کند. وی ریش را مایه هیبت و ابهت خود می‌دانست.^(۸۸) هیبت ریش تا دوره محمدشاه هم استمرار داشت و هر دو به سبب ریش بلند مشهور بوده‌اند.^(۸۹)

۳-۴. تغییر رسم تشریفات استقبال سلطنتی: سبک زندگی سیاسی آقامحمدخان به تعبیر آدلری، تحت تأثیر پیامدهای خواجهگی بر ظاهر آقامحمدخان قاجار، شیوه خاص و منحصر به فردی را در تشریفات سلطنتی ایجاد کرده بود. از جمله ابعاد این سبک زندگی، در تشریفات سلطنتی آن بود که دوست نداشت کسی به چهره اش بنگرد. چون خود بر زشتی صورت و قیافه خود آگاه بود؛ بنابراین مشاهده آن را برای رعیت سبب ضعف و سستی پایه سلطنت و پادشاهی می دانست. سرجان ملکم در توصیف چهره وی می گوید:

«اندامی ضعیف داشت. چنانچه از دور مانند پسری چهارده ساله به نظر می آمد. چهره بی موی پُرچینش چون زنان سالخورده می نمود. صورتش اگرچه در هیچ وقت از دیدن نیکو نبود، اما در هنگام غضب حالتی مهیب می یافت و هم بدین سبب خود نمی خواست کسی بر صورتش نگاه کند».^(۹۰)

کوهمره‌ای نیز به صراحت از این ملاحظه خبر می دهد: «حکم کرده بود نوکران و سپاهیان حضوری هرگاه برابر آیند و در حضور او ایستاده شوند، کسی به طرف او نگاه نکند. به سبب آنکه خُصیان [اخته‌ها] که از جوانی گذشته باشند، قدری بدمنظر می نمایند و او از کمال زیرکی این معنا را دریافته، نمی خواست مردمان صورت او را بسیار ببینند و اگر اتفاقاً از سپاهیان ایستادگان حضورش، کسی را می دید که به صورتش نگاه می کنند، اکثر این بود که حکم به کندن چشم او می نمود».^(۹۱)

نکته رعایت تصویر مناسب پادشاه در نظر رعیت تا آنجا مدنظر وی بود که یکبار که امیربار گفت ایلچی تیمورشاه *افغان* به خاک پاک قبله عالم (آقامحمدخان) می رسد: «چنان در غضب رفت که گفت تا او را زدند و جریمه کردند. به این جهت که چرا گفت ایلچی پادشاه به خاک پای قبله عالم می رسد. اسم پادشاه نباید این طور به حقارت و استخفاف مذکور شود». بنابراین خواجهگی و مشکلات عارض بر چهره آقامحمدخان موجب شده بود از حضور در اجتماعات مردمی که موجب می شد، چهره او را ملاحظه کنند و هیبت پادشاهی در نظرشان کاسته شود، اجتناب ورزد. بنابراین «هروقت از جنگی مراجعت کردی بسیار کم بود که مردم طهران را اذن استقبال دادی».^(۹۲) برخی مورخان این اقدام آقامحمدخان را نوعی تواضع و

اصلاح‌گری سیاسی دانسته‌اند. اما به نظر نگارنده این موضوع را باید به گونه مذکور تفسیر کرد و نظریه آدلر این گونه رفتارهای او را نیز معنادار می‌کند.

۳-۵. اختگی، کینه‌ورزی و بی‌اعتمادی (پارانویا) به دیگران: ضربه عاطفی اختگی در دوره کودکی یا نوجوانی ظاهراً چند واکنش را در او برانگیخته بود: الف - اراده معطوف به قدرت و کسب پادشاهی، موضوعی که اصولاً دلیل اصلی اختگی او بود و بر عکس می‌خواست ثابت کند حتی با همین وضعیت نیز می‌تواند سلطنت را به چنگ آورد و هیچ‌چیز جلودارش نیست؛ ب - کینه‌ورزی نسبت به نوع بشر و اقدامات انتقامی و خشونت بی‌حدوحصر؛ ج - بی‌اعتمادی نسبت به همه. اعتمادش از همه سلب شده بود. گوره نیز سوءظن و بی‌اعتمادی خواجه را بزرگ‌ترین صفت مذموم وی می‌داند. خواجه قاجار به همه سوءظن داشت. البته کسی را بی‌جهت آزار نمی‌داد. وی می‌افزاید تصور می‌کنم هر کس به جای او بود دچار انواع محرومیت‌ها و تحقیرها از دوره کودکی تا دوره رشد، می‌شد؛ همان‌طور نسبت به همه ظنین می‌شد. یکی از مصادیق بارز آن، برخوردهای مکرر وی با میرزا شفیع، منشی و صدراعظم بعدی‌اش بود.^(۹۳)

۳-۶. اختگی و انتقام‌کشی: آقامحمدخان از حیث رفتار سیاسی کینه‌توزانه و انتقام‌گیرانه نیز در بین پادشاهان ایرانی شخصیتی یگانه است و سبک زندگی سیاسی او به تعبیر اصطلاحات آدلری، از این جهت هم یگانه و منحصربه‌فرد است. نفیسی در این باره می‌گوید مردان مقطوع‌النسل، بی‌رحم، سخت‌گیر و شدیدالعمل می‌شوند و این صفت در او به منتهی درجه بوده است. ژان گوره نیز انتقام‌کشی و خشونت وی را مرتبط با تحریک عقده اختگی وی می‌داند: وی به احتمال نزدیک به یقین دچار عقده حقارت بود. گاه درصدد تسکین آن بر می‌آمد و مردم کرمان را از این جهت قتل عام و کور می‌کرد که خواجه‌گی او را وسیله ناسزاگویی قرار دادند. اما کسانی که عقده باطنی خواجه قاجار را تحریک نمی‌کردند، از خشم او ایمن می‌شدند.^(۹۴) در قتل فجیع لطفعلی‌خان زند نیز اظهارات وی درباره چرایی سلام نکردن و دلیل آن را «مرد ندیدن» وی که تلویحاً اشاره به خواجه‌گی‌اش داشت، بی‌تأثیر ندانسته‌اند. «آقامحمدخان در مورد خواجه بودن خویش بسیار حساس بود و اطرافیانش می‌دانستند هر گاه کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن موضوع کنند، با شدیدترین

عقوبت کشته خواهند شد».^(۹۵)

به نظر کوهمره‌ای شدت دشمنی او به حدی بود که با هرکس دشمنی داشت، دست از او برنمی‌داشت، اگر در حال حیات او فرصت نیافته بود، پس از مرگ او به قدری که ممکن بود مضایقه نداشت. دستور انتقال استخوان‌های کریم‌خان زند از شیراز به پلکان تالارش در تهران برای لگد کردن حین ورود و خروج، از اقدامات منحصر به فرد در انتقام‌کشی و کینه‌توزی است.^(۹۶) نمونه‌های ریز و درشت فراوانی از اینگونه اقدامات در زندگانی در دوره پادشاهی می‌توان یافت. پری در توجیه این اقدامات شگفت‌آور، اختگی و اسارت را عامل می‌داند: آقامحمدخان که تحمل مقطوع‌النسل شدن برایش دشوار بود و اسارت سال‌های بعد نیز به روحیه‌اش لطمه فراوانی وارد کرده بود، دچار کینه‌توزی و رفتارهای غیرمسئولانه‌ای شد.^(۹۷) به نظر جان ملکم نیز «وی طبیعتی منتقم داشت و حبّ جاه و مال بر مزاجش غالب بود». شاهزاده علی قاجار در توصیف حال وی بعد از اخته شدن در کودکی می‌گوید: «دیگر آن طفل سابق نبود. با کسی حرف نمی‌زد و با کودکان بازی نمی‌کرد. وجودش پر از خشم و کینه و نفرتی بود که تا پایان عمر با او خواهد ماند و آتش انتقام‌جویی او، عالمی را خواهد سوزاند».^(۹۸)

۳-۷. اختگی و بحران جانشینی: پس از کسب پادشاهی، طبق اصول متعارف پادشاهی در ایران، وی باید یکی از فرزندان را به عنوان ولیعهد خود تعیین کند. موضوع اختگی در هزاران چهره و موقعیت از جمله در اینجا، او را با «بن‌بست» مواجه می‌کند و به شدت آزار می‌دهد؛ از این رو چون مقطوع‌النسل بود و نمی‌توانست ولیعهدی از فرزندان خود را به این سمت برگزیند، به ناچار همسر حسینقلی‌خان برادر تنی خود را که در دوره کریم‌خان زند و اسارت وی در شیراز به قتل رسیده بود، به عنوان همسر خود برمی‌گزید و پسر ارشد حسینقلی‌خان قاجار قرآنلو معروف به «جهانسوز» به ولیعهدی و جانشینی رسید. وی نیز به همراه آقامحمدخان در دوره اسارت در شیراز زندگی آسوده‌ای داشته و حکایت کشتی گرفتن او با یکی از شاهزادگان در حضور کریم‌خان زند،^(۹۹) - موضوعی که باز با نظریه آدلر یعنی محدودیت هماهنگی دارد - او را به سوی انتخاب سبک زندگی خاصی سوق می‌دهد و برخلاف دیگر پادشاهان، برادرزاده‌اش را به عنوان فرزند و ولیعهد خود

تعیین می‌کند و خود را از این بن‌بست خارج می‌کند. جالب این است که چند تن از نه برادر خود را جهت تحکیم موقعیت ولیعهد بعد از خود به قتل می‌رساند.

۳-۸. قوانین شرعی: قوانین شرعی نیز موانعی را بر سر صدارت آقامحمدخان به عنوان یک خواجه قرار می‌داد. هرچند محقق، به هیچ متن، حکم فقهی یا واکنش مخالفت‌آمیزی از سوی علما در مقابل امر واقع پادشاهی یک خواجه به مدت بیست سال پادشاهی وی، برنخورده است. صرفاً در مکالمات دو ملّاک لاریجانی با رضاقلی‌خان قاجار برادر آقامحمدخان قاجار این مضمون نقل شده است که «چون برادر شما مردی است ناقص یعنی نه مرد است نه زن و سلطنت وی نه فقط مورد قبول عامه نیست بلکه از لحاظ شرعی هم ایراد دارد چون نمی‌تواند به خصوصیات زندگی مردان و زنان مسلمان پی ببرد. فراتر از آن شخص، باید «رشید» باشد یعنی از حیث جسمی و عقلی و مختصات جسمی سالم باشد، درحالی‌که برادر شما رشید نیست، ناقص است. ممکن است برادر شما با قهر و غلبه مدتی بتواند حکومت بکند اما هرگز مردم ایران سلطنت او را نخواهند پذیرفت و در تمام ایران یک مرد روحانی پیدا نخواهد شد که با سلطنت وی موافقت کند. جالب آن است که رضاقلی‌خان قاجار برادر خواجه قاجار می‌گوید برای اولین بار است می‌شنود سلطنت آقامحمدخان قاجار به دلیل خواجه بودن، مجوز شرعی ندارد.»^(۱۰۰) این موضوع می‌تواند پرسش مناسبی برای پژوهش‌های اندیشه سیاسی در اسلام باشد تا واقع‌گرایی اندیشه سیاسی شیعه در برخورد با واقعیت‌های خشن زمانه را نشان دهد.^(۱۰۱)

۳-۹. عرف اجتماعی: عرف اجتماعی آن دوره نیز خواجه‌گان را افرادی ناقص‌الخلقه می‌دید و عقیده بر آن بود آنان در عقل و لیاقت نیز نقصان دارند. کریم‌خان نیز چنین می‌اندیشید که لیاقت و استعداد در آقامحمدخان مثل رجولیت او خنثی شده و دیگر نمی‌تواند مثل گذشته بجنگد و روز و شب راهپیمایی کند؛ به فرض اینکه درصدد اقدامی برآید، مردم از وی اطاعت نخواهند کرد زیرا وی را لایق رهبری و برتری نمی‌دانند. گوره در این باره می‌گوید: «از نظر عرف اجتماعی، اختگی بزرگ‌ترین لطمه‌ای بود که در کشورهای شرق بر یک نفر وارد می‌شد. حتی از کور شدن هم بدتر بود. شاه‌رخ نوه نادرشاه افشار به‌رغم کور شدن، سلطنت را

حفظ کرد اما آقامحمدخان قاجار خواجه شد و طبق عرف و عادت و سنت، نمی‌باید امیدوار باشد روزی جای پدر را بگیرد».^(۱۰۲)

محرومیت خواجه‌شدگان از صدارت، امارت و به‌ویژه پادشاهی جزء مسلمات عرف اجتماعی و افکار عمومی عوام و خواص بود. این موضوعی بود که آقامحمدخان اهل مطالعه، بهتر از همه می‌دانست. علاوه بر آن، گاه و بی‌گاه در دوران طولانی ۱۶ ساله اسارت یا گروگان بودن در شیراز، آن را از کریم‌خان زند و خاندانش می‌شنید. لذا احساس حقارت یا «عقدۀ حقارت» ناشی از آن را با تمام وجود درک می‌کرد. اختگی در این دوران ۱۶ ساله، محور اصلی تحقیرها و تمسخرها علیه وی بوده است. چون در دوره پادشاهی بعدی با توجه به موضع قدرت وی، کسی جرأت بیان آشکار آن را نداشت، می‌توان در نظر گرفت ضمیر ناخودآگاه وی در این ۱۶ سال چه خاطرات و فشارها و تحقیرهایی را ذخیره کرده و منتظر فرصتی برای واپس زدن آن بوده است.

موضوع خواجه بودن در دوره پادشاهی در لایه‌های پی در پی و اشکال گوناگونی همچنان وی را از نظر روحی و سیاسی و اجتماعی آزار می‌داد و اداره پادشاهی را برای وی پُرهزینه می‌کرد. مردم و نخبگان بنا به عرف اجتماعی، اطاعت و تواضع در مقابل یک خواجه را برای خود کسر شأن می‌شمردند. به طور مثال دو مالک بزرگ لاریجانی نمی‌خواستند املاک خود را به تملیک یک خواجه درآورند و دست به مبارزه و ائتلاف با یکی از دشمنان آقامحمدخان می‌زنند. بعد از شکست آنان، آقامحمدخان قاجار از آنان پرسید اگر به جای من بودید [خواجه] و پادشاه دیگری می‌خواست املاک شما را به تصرف در بیاورد، آیا درصدد برمی‌آمدید که وی را به قتل برسانید؟ آقامحمدخان در آن سؤال اشاره به خواجه‌گی خود می‌کند و در پرده می‌گوید اگر من خواجه نبودم تو درصدد برمی‌آمدی مرا به قتل برسانی. در واقع این ملاکین بیشتر از این رنج می‌بردند که مردی خواجه می‌خواست املاک آنها را به تصرف درآورد.^(۱۰۳)

این شاهد به‌روشنی می‌رساند راه پادشاهی حتی بعد از کسب قدرت برای خواجه قاجار ناهموار بوده و او باید پیوسته هزینه بیشتری نسبت به سایر پادشاهان پردازد. یکی دیگر از نمونه‌های جالب این موضوع برخورد علی‌مرادخان زند با

پسرش شیخ ویس خان زند است که رهبر شورش مسئله ریش بود. «علی مرادخان وقتی پسرش شیخ ویس خان را دید که شکست خورده و به تهران مراجعت کرده، طوری خشمگین شد که بر سرش کوفت و گفت خجالت نکشیدی که بعد از این رسوایی نزد من آمدی؟ و این ننگ را به کجا می‌بری که از یک خواجه شکست خوردی!!»^(۱۰۴) گفته می‌شود آن پسر غیور نتوانست توهین بزرگ و ناسزای پدر را تحمل کند و از محضر پدر رفت و دیگر آن پدر و پسر یکدیگر را ندیدند.

این رفتار بدان دلیل است که بر مبنای تصور از واقعیت صورت می‌گرفت نه خود واقعیت. واقعیت آن بود که آقامحمدخان فردی قدرتمند بود و نشان این قدرتمندی آنکه همه مخالفان و مدعیان را سرکوب ساخته بود و تصور ناتوانی و ضعف خواجه‌ها دست‌کم در مورد آقامحمدخان، تصور درستی نبود.

اولیویه می‌گوید یک مخنث در میان ملت ایران احترامی ندارد و حتی به اهانت و تحقیر وی می‌پردازند تا چه رسد به اینکه بخواهند او را به پادشاهی برگزینند. چنین کسی را که احترامی در میان آنان ندارد و عادتاً هم او را از سلطنت منع کنند، پس کدام معجزه خارق‌العاده‌ای او را به تاج و تخت رسانده است؟ چه چیزی موجب شده مردم سلطنت او را در ظاهر بپذیرند؟^(۱۰۵) واتسون نیز ضمن تأیید امنیت ظاهری راه‌ها و مسافران و کاروانیان، اظهار می‌دارد در پس این امنیت ظاهری، یک عدم رضایت عمومی و حتی شکنجه روحی عمومی نهفته بود؛ زیرا طبق «رسوم اجتماعی» شخصی که دارای نقص جسمانی بود، شایسته احراز مقام سلطنت نبود. وی نیز همچون اولیویه خشونت عمل شدید آقامحمدخان را دلیل کسب سلطنت و استمرار آن می‌داند به‌رغم مخالفت مردم، روزگار او را برانگیخته و اکنون بر ایشان فرمانروایی می‌کند و این احساسات نارضایتی پنهان، طبیعی بود. اگر عملیات نابهنجار و بی‌رحمی‌های آقامحمدخان نبود، هرگز به کسب قدرت و استمرار قدرت موفق نمی‌شد.^(۱۰۶)

۱۰-۳. تصور عمومی نسبت به خواجهگان: تصویری که در میان خواص و عوام نسبت به ضعف خواجهگان و فقدان مشروعیت سیاسی وجد داشت، در مورد خواجه قاجار در موقعیت پادشاهی نیز تسری می‌یافت. بنابراین حتی در زمان استقرار پادشاهی خواجه قاجار، به دلیل آنکه وی از سوی رقبا ضعیف شمرده

می‌شد و افراد مدعی غیرخواجه، خود را قوی‌تر یا لایق‌تر برای پادشاهی می‌دانستند؛ لذا تقریباً همه بیست سال پادشاهی آقامحمدخان قاجار به جنگ با مدعیان گذشت. مدعیانی از درون خاندان قاجار حتی از بین برادران وی و مدعیانی از خارج از خاندان وی، پیوسته عرصه را بر او تنگ کردند. گاه حتی فرماندهان وی دست به چنین کارهایی می‌زدند.

تصور برادران غیرخواجه آقامحمدخان قاجار مبنی بر برتری بر برادر خواجه خود، پیوسته برای او دردسرافرین می‌شد و هزینه حفظ سلطنت را بالا می‌برد. *طلوعی* از این قضایا با عنوان «جنگ برادران» و عبدالله مستوفی از این ماجرا با نام «فتنه خانگی» مفهوم‌سازی می‌کنند. به نظر مستوفی برادرانش «اخته‌خان» را لایق سلطنت نمی‌دانستند.^(۱۰۷) چند تن از برادران وی به نام‌های *رضاقلی‌خان* و *جعفرقلی‌خان*، *مصطفی‌قلی‌خان* و *مرتضی‌قلی‌خان* مدعی پادشاهی شدند.^(۱۰۸) آقامحمدخان از واقعه درگیری زندیان عبرت‌گیری کرده بود و بر این باور بود که دشمنان خانوادگی و درونی از دشمنان سیاسی و بیرونی خطرناک‌ترند. به همین دلیل چون اراده وی بر پادشاهی راسخ بود، حتی با برادران خود بسیار بی‌رحمانه عمل کرد؛ به‌ویژه اینکه تحکیم موقعیت ریاست بر ایل، مقدمه لازمی برای کسب دعوی سلطنت بود و چند تن از برادران او مایل به ریاست او بر ایل قاجار نبودند.^(۱۰۹)

رضاقلی‌خان اولین برادر آقامحمدخان بود که بنا به وسوسه دو ملأک لاریجانی به نام‌های *محمدقلی سیاه* و *محمدقلی سفید* علیه وی دست به اقدام زد و حتی وی را به اسارت گرفت. دلیل اصلی ملأکان نیز همین خواجه بودن آقامحمدخان بود. «برادر شما مردی است ناقص و نه یک مرد به شمار می‌آید و نه یک زن، بنابراین نمی‌تواند بر آنها سلطنت کند». فراتر از آن، موضوع ممسک بودن وی را متذکر شدند و اینکه «برادر شما غذای خود را با ترازو می‌کشد که مبادا به اندازه دو لقمه ضرر کند، چگونه مردم به یک چنین پادشاهی امید داشته باشند که به طفیل او دارای مکنت شوند». رضاقلی‌خان گفت تصدیق می‌کنم آقامحمدخان ممسک است و من خست او را ناشی از این می‌دانم که خواجه است. بعدها آقامحمدخان با این برادر به طور جوانمردانه‌ای برخورد کرد و او را به شرطی که هیچ‌وقت او را نبیند،

بخشید. «اگر او را ببینم طوری دچار خشم خواهم شد که نمی‌توانم از مجازات وی خودداری کنم».^(۱۱۰)

اقدامات رضاقلی‌خان به شدت بحث عدم مشروعیت آقامحمدخان را در میان مردم و برادران وی اشاعه داد و عدم تنبیه برادر نیز شاید موجب جری شدن سایر برادران شد. برادر دیگر، جعفرقلی‌خان بود که بین همه برادران از حیث قامت و پهنای سینه و شانه برازنده‌تر بود و صدای رسایی داشت. طوری صدایش قوی بود که حتی در میدان جنگ هم که پر از غلغله است، فریادش شنیده می‌شد. هر کس آن مرد را می‌دید می‌گفت حیف نیست که مردی مثل جعفرقلی‌خان پادشاه نباشد و برادر خواجه‌اش، پادشاه به شمار آید. در پیرامون آقامحمدخان هم کسانی بودند که دائم این مطلب را به او می‌گفتند که تو باید پادشاه ایران باشی نه آقامحمدخان خواجه؛ هرچند آن مرد برادر ارشد تو باشد. از این رو کم‌کم تحت تأثیر قرار گرفت و مصمم شد او را از سلطنت برکنار و خود جایگزین وی شود. اما حرکت‌های وی از ۱۲۰۱ تحت نظر آقامحمدخان قاجار قرار داشت و از آن سال به وی بدبین شده بود تا اینکه در ۱۲۰۵ که درصدد برآمد نقشه خود را اجرا کند، او را به قتل رساند.^(۱۱۱)

بعدها برادر دیگر آقامحمدخان قاجار یعنی مصطفی‌قلی‌خان هم سر به شورش برداشت. وی نیز دلیل قیام خود را ممسک و خواجه بودن شاه ذکر می‌کرد. وی می‌گفت: «گرچه این مرد برادر من است اما من او را برای سلطنت بر ایران صالح نمی‌دانم و تا روزی که او در ایران است در این کشور جنگ ادامه خواهد داشت. چون مردم ایران مرد خواجه را به سلطنت قبول ندارند و نمی‌توانند از یک خواجه تمکین کنند و همین که او را دور می‌بینند، شورش می‌کنند تا اینکه خود را از سلطه وی نجات دهند».^(۱۱۲)

مدعیان دسته دوم، بیرون از خاندان قاجاری بودند. آنان نیز بنا به تصور ضعیف بودن یک خواجه در منصب پادشاهی، خود را شایسته‌تر می‌دانستند. لطفعلی‌خان‌زند، علی‌مرادخان‌زند و علی‌خان‌افشار و حتی فرماندهان خودش از آن جمله بودند.^(۱۱۳) در هر دوره‌ای، پادشاهان با مدعیانی روبه‌رو می‌شوند اما مهم این است که یکی از دلایل مهم مخالفت این مدعیان، عدم صلاحیت آقامحمدخان از

حیث خواجه بودن ذکر شده است.

شعر منسوب به لطفعلی خان زند که مبارزه‌های حماسه‌آفرینی در شیراز و کرمان علیه آقامحمدخان قاجار داشت اما سرانجام شکست خورد، گویای همین عدم مقبولیت است:

یا رب سندی مملکت از همچو منی دادی به «مخنثی»، نه مردی نه زنی
از گردش روزگار معلوم شد پیش تو چه دف زنی، چه شمشیر زنی

۱۱-۳. بی‌رحمی و خشونت بی‌حد و عقده‌اختگی: تاریخ، واقعیت‌های دوره پادشاهی خواجه قاجار را به عنوان یکی از بی‌رحم‌ترین افراد به ثبت رسانده که برخی شواهد و مؤیدات آن در همین عنوان در ادامه آمده است. اکنون پرسش این است که چرا وی بی‌رحم شد و رابطه آن با عقده‌اختگی چیست؟ آنچه مسلم است بی‌رحمی‌های وی از ۱۲۰۲ ه. ق بیشتر می‌شود.^(۱۱۴) تقریباً همه صاحب‌نظران درباره پیوند خشونت و اختگی وی اجماع دارند.^(۱۱۵) به نظر می‌رسد می‌توان گزاره‌های زیر را حلقه‌هایی دانست که از نظر گرایشی و بینشی وی را به سمت این قساوت سوق داده است:

الف - بی‌تردید آقامحمدخان قاجار دارای عقده‌اختگی بود. به گفته ژان گوره از علائم این عقده‌داری آن بود که «هرگز بعد از اخته شدن از روی میل نخندید. تا وقتی که در دربار کریم‌خان زند بود، هنگامی که کریم‌خان، می‌خندید او هم برای رعایت ادب به تصنع می‌خندید اما بعد از اینکه استقلال یافت و پادشاه شد، دیگر کسی خنده او را ندید. هیچ حرف مضحک و واقعه خنده‌آور و حتی پیروزی، لب‌های او را برای خنده یا تبسم نمی‌گشود. گریه او را هم کسی ندید مگر در مجالس تعزیه‌داری امام سوم شیعیان. بنابراین بی‌تردید او عقده داشت و خود را محروم می‌دید.^(۱۱۶)

ب - یکی از مکانیسم‌های تسلی‌بخش این محرومیت در دوره اسارت، دانشمند شدن و تحصیلات و مطالعه بود و در دوره پادشاهی، مکانیسم سروری در سیاست و پادشاهی به همراه ثروت‌اندوزی بود. اما جامعه و نخبگان و اقوام به دلیل خواجه بودن، پادشاهی وی را برنمی‌تابیدند.

ج - موضوع اختگی و نحوه برخورد مخالفان و مردم عادی با آن به شکل‌گیری «سبک زندگی» و «سبک سیاست‌مداری خاص» وی منجر شد. عدم پذیرش خواجه قاجار به عنوان پادشاه در عرف اجتماعی و مردمان زمانه و طنزها و لطیفه‌ها و اشعاری که بعضاً آشکارا علیه وی می‌خواندند، هزینه حفظ قدرت بعد از کسب آن را بر وی بسیار گزاف و غیرقابل تحمل می‌نمود و همزمان عقده‌های روانی حاصل از اختگی وی را عمیق‌تر می‌ساخت. از جمله در برج‌های کرمان در حین محاصره، بچه‌ها و گاهی زن‌ها با آهنگ این تصنیف را می‌خواندند:

آق‌م‌خان «اخته» تا کی زنی شلخته
قدت میاد رو تخته این هفته نه اون هفته

د - نقص جسمی و خواجه بودن بهانه‌ای برای مدعیان در سراسر ایران شده بود و بی‌درپی علیه وی دست به قیام می‌زدند. به محض آنکه وی از آن سرزمین دور می‌شد، فرصت را برای شورش مناسب و اعلام خودمختاری می‌کردند. در شیراز زندیه، در خراسان شاهرخ، در کردستان خسروخان یا خسروشاه، و در آذربایجان امرای محلی همواره برای وی دردسر می‌آفریدند و هزینه پادشاهی را برای وی افزایش می‌دادند.

ه - خیانت و بی‌وفایی حاکمان محلی و ایالات و ولایات که حتی منصوب خود وی بودند و ادعای پادشاهی و برتری‌طلبی بر آقامحمدخان به دلیل خواجه بودن نیز آتش آن عقده اختگی را برافروخته‌تر می‌ساخت.

و - بی‌وفایی مدعیان درون خاندانی یعنی برادران آقامحمدخان به نحوی که چهار برادر علیه وی اقدام کردند و مدعی برتری بودند، وی را به اوج بی‌اعتمادی رساند.

بعد از آنکه با خیانت دائمی اطرافیان و افراد مورد اعتمادش مواجه شد، با توجه به عقده اختگی و محرومیت ناشی از آن، دچار «بی‌رحمی» شد و در واقع راه‌حل‌گرایی و بینشی وی برای حل چنین مشکلی، «بی‌رحمی حداکثری» و سیاست «مشت آهنین» شد تا با اقدامات وحشیانه از قبیل شقه کردن یا زنده به گورکردن، در دیگ آب جوش انداختن، کور کردن و به قتل رساندن، بتواند جلوی خیانت نزدیکان و افراد مورد اعتمادش را بگیرد^(۱۷) و تصور مقاومت و اقدام

قدرت‌طلبی علیه خود را از بین ببرد.

حتی در سطح تحلیل اجتماعی و ایالتی، سرکوب وحشیانه مردم کرمان پس از شکستن حلقه محاصره هشت‌ماهه نیز پیامی برای کل مردم ایران و شهرهای دیگر بود تا همچون انفجار بمب اتمی امریکا در هیروشیما و ناکازاکی، اندیشه هرگونه مقاومت بعدی را از بین ببرد. بسیاری از محققان بر این باورند که این کار برای درس عبرت دادن به مردم برای پناه ندادن به مخالفان و نیز عدم مقاومت و شورش علیه وی صورت گرفته است. «واقعۀ کرمان، اندیشه ایستادگی در برابر خان قاجار را از مردم دیگر شهرهای ایران گرفت».^(۱۱۸) به نظر شمیم، خشونت بی‌حد و بی‌رحمی، یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت در کسب قدرت وی و حفظ آن بوده است.^(۱۱۹)

تکرار رفتارهای خشونت‌آمیز در سطح فردی یا اجتماعی موجب شده بود خشونت و ارباب، بخشی از سبک زندگی و منش او شود؛ به‌ویژه بعد از خشونت‌های فردی علیه لطفعلی‌خان زند و خشونت‌های دسته‌جمعی مانند واقعه کرمان و حتی خشونت‌های کم‌نظیر وی علیه تعدادی از برادرانش. ساکنان سایر شهرها که روحیه خواجه قاجار را می‌دانستند، از ترس کشتار ناچار به پذیرش سلطنت آقامحمدخان شدند. تا این زمان هنوز وی اعلام پادشاهی نکرده بود زیرا جامعه و نخبگان او را نپذیرفته بودند. اکنون بعد از حدود ۱۵ سال کارزار در دشت مغان اعلام پادشاهی می‌کند. این زمانی است که بعد از کشتار کرمان و سرکوبی تفلیس، ترس از آقامحمدخان در دل‌ها نشست.^(۱۲۰) این ترس و احترام ناشی از آن چنان در دل‌ها حکومت می‌کرد که حتی پس از مرگش در اجرای خواسته‌هایش کوشیدند و طبق وصیت، برادرزاده وفادارش فتحعلی‌شاه را جانشین او کردند به‌ویژه که در حیاتش زمینه‌های این امر را با کشتن برخی برادرانش که مدعی احتمالی بودند، فراهم کرده بود؛^(۱۲۱) اقدامی که از نظر سیاسی کارساز می‌شود چنانکه حکومت در خاندان قاجاریه استقرار یافت. ذکر سفاکی‌ها و قساوت قلب وی در رفتارهای بسیار مضمّن‌کننده و غیرقابل تصور، یکی از محورهای شرح‌حال‌نویسان وی است.^(۱۲۲)

این اقدامات بی‌رحمانه در عین حال که تشفی خاطر روانی و عقده‌های

سرکوب‌شده و ارضاننده وی بود، ابزاری برای نشان دادن توانایی و لیاقت و قدرت اداره کشور به‌رغم خواجه‌گی بود؛ وسیله‌ای بود تا بتواند شکاف تصور ذهنی مردم و نخبگان از خواجه بودن افراد و واقعیت عینی و توانایی و شایستگی آقامحمدخان را پُر کند. زیرا آنان بر اساس تصور کلی خود، خواجهگان را «انسان‌های درجه دو» و فاقد لیاقت پادشاهی و حامل فرّه ایزدی می‌دانستند.

در آموزش‌های سیاسی وی به ولیعهدش به نقل از منبع موثق *عضدالدوله* آمده که می‌گوید من تنها برادر بازمانده و زنده‌ام علی‌قلی‌خان را نکشتم اما وقتی تو به پادشاهی رسیدی، اولین اقدام تو نابینا کردن او باشد، زیرا این کار تو در انظار دیگران نشانه قدرتمندی و برتری و تسلط تو بر اوضاع است. این می‌رساند که آقامحمدخان در خشونت‌های فردی یا جمعی که علیه دیگران اعمال می‌کرده، پیامی را به دیگران که هنوز زنده‌اند یا آسیبی به آنان نرسیده، انتقال می‌داده است.

آقامحمدخان که تجربه عدم تعیین جانشینی کریم‌خان زند را به چشم خود دیده بود، هم جانشین برای خود تعیین کرد و هم او را آموزش سیاسی مستمر داد و هم تمام موانع بالقوه سلطنت او را حتی از میان برادران خود برداشت. بعد از قتل برادر دیگرش جعفرقلی‌خان، به روایت *عضدالدوله*، به برادرزاده‌اش متذکر می‌شود که هزینه هموار کردن سلطنت تو را هم من پرداخته‌ام.

«برای تدارک سلطنت تو ببین چه‌ها کردم. یک برادرم به خاک روسیه فراری شد. برادر دیگرم از دیدگاه نابینا ماند. این یکی مقتول اخیر جعفرقلی‌خان را هم به این حالت می‌بینی.»^(۱۲۳)

در وصیت‌های خود به جانشین، یکی قتل برادر دیگر علی‌قلی‌خان و دیگری قتل حاج ابراهیم کلانتر را توصیه می‌کند. دلیل دومی نیز در خیانت به ولی نعمت خود لطفعلی‌خان زند می‌دانست. هرچند با این کار آقامحمدخان به پادشاهی رسید اما همواره او را مدنظر داشت و در سفرهای جنگی همواره او را با خود می‌برد. از سوی دیگر می‌کوشید جانب احترام او را نگهدارد و او را زخمی نکند. از آنجا که در توانایی‌های ولیعهد خود تردید داشت به او توصیه کرد بعد از تحکیم قدرت، او را به قتل برساند و او نیز طبق وصیت عمل کرد.^(۱۲۴) در ادبیات آقامحمدخان، وفاداری به ولی نعمت هرکه باشد فی‌نفسه ارزش داشت و فراتر از آن از نظر

روانشناسی سیاسی او، آنکه یک بار خیانت کند به نفع او، می‌تواند بار دوم علیه او خیانت کند.

آقامحمدخان که پس از کسب قدرت در اندیشه «حفظ قدرت و سلطنت» و درصدد آموزش سیاسی ولیعهد خود بود تا او را برای پادشاهی مقتدر آینده آماده سازد، در واقعه‌ای قابل توجه به او می‌آموزد برای حفظ سلطنت، باید نه تنها مخالفان را به شدت سرکوب کرد، بلکه اصولاً حفظ سلطنت را از «ذهن» انسان‌ها آغاز کرد و اجازه نداد تصور مخالفت و براندازی سلطنت و قتل پادشاه در ذهن مردم خطور کند و بر زبان آنان جاری شود. آن واقعه از منبع موثق نوّه وی یعنی عضدالدوله به قرار زیر است:

«یکی از رعایا، دیگری را متهم می‌کند که قصد ترور آقامحمدخان را داشته است. آن دو به حضور پادشاه می‌رسند و پادشاه نظر ولیعهدش را می‌خواهد و او عرض می‌کند: «در صورت عدم تقصیر و تهمت محض، آنکه خلاف عرض کرد باید به سزای عمل خود برسد و آنکه بی تقصیر بود، مورد التفات شود». شاه شهید فرمود: حکم به عدالت کردی نه حکم به حفظ سلطنت بود.»^(۱۲۵)

آقامحمدخان پس از بررسی به این نتیجه رسید که این کار صرفاً تهمت بوده و واقعیت نداشته است. بنابراین بر مبنای عدالت، فقط تهمت‌زننده و مقصر باید مجازات می‌شدند اما وی بنا بر اندیشه حفظ سلطنت، هم مقصر و هم بی تقصیر را اعدام کرد زیرا در حضور شخص پادشاه صحبت از قتل وی شده بود. پادشاه باید آنها را جداگدا به حضور می‌طلبیده؛ حال که چنین نشده، هر دو باید به قتل برسند. «زیرا گوشی را که در حضور من بشنود می‌توان قصد کشتن پادشاه نمود، باید کشت».

۱۲-۳. میراث حقارت اختگی در جانشین: از زاویه دیگری نیز می‌توان حقارت اختگی را رمزگشا دانست و آن زن‌باره‌گی جانشین آقامحمدخان قاجار است که برخی از وی به عنوان زن‌باره‌ترین پادشاه جهان و حتی مرد جهان تعبیر کرده‌اند.^(۱۲۶) در ناسخ‌التواریخ تعداد زنان عقدی و صیغه‌ای وی به هزار تخمین زده شده است. البته وی فقط نام و مشخصات ۱۵۸ تن از آنان را ذکر می‌کند. در تاریخ عضدی آمده فرزند فتحعلی‌شاه نیز نام ۱۶۰ تن از زنان پدر خود را ذکر می‌کند.^(۱۲۷)

یکی از پاسخ‌ها در پرسش به چرایی این اقدام می‌تواند همان تخلیه احساسات و بی‌همسر و فرزند بودن مؤسس سلسله قاجار باشد. این ازدواج‌ها و تولید مثل‌ها، تعداد فرزندان، نوه‌ها و نتیجه‌های شاه را در اواخر عمرش به چندین هزار شاهزاده رسانید و به ظهور طبقه اشرافیت سلطنتی انجامد و همه رقبا را به زیر سلطه درآورد^(۱۲۸) و تا یک قرن بعد از مرگ او، تبعات سیاسی ناگواری از جنگ قدرت برای ایران را به دنبال داشت زیرا فتحعلی‌شاه کشور را میان فرزندان بی‌شمارش تقسیم کرده بود، امارت و ایالات و ولایات میان شاهزادگان تقسیم شده بود.^(۱۲۹) فرزندان ارشد که ولایت‌های مهم را در دست داشتند، حتی در زمان خود فتحعلی‌شاه از او سرپیچی می‌کردند و مالیات‌ها را به مرکز روانه نمی‌کردند.^(۱۳۰) به نظر سایکس یکی از دلایل شکست ایران از روسیه، رقابت پسران قاجاریه بود زیرا حاضر نبودند تحت فرماندهی عباس میرزا خدمت کنند^(۱۳۱) و یا اینکه همه خیرات را به خود جذب می‌کردند^(۱۳۲) که هزینه سنگینی را بر مردم تحمیل می‌کرد. همه خود را مدعی قدرت و صاحب بخشی از مملکت می‌دانستند.^(۱۳۳)

بنابراین به نظر می‌رسد این کار فتحعلی‌شاه نیز به نوعی جبران احساسات و بی‌همسری است که از آقامحمدخان به نسل جانشین انتقال یافته است. ژان گوره نیز این تفاوت آقامحمدخان خواجه را با فتحعلی‌شاه به عنوان یک مردی عادی که دارای زن‌های متعدد بود، مهم ارزیابی می‌کند.^(۱۳۴) به‌ویژه از این زاویه که آقامحمدخان یک مرد بی‌دنباله و بی‌فرزند و فاقد یک «ولیعهد اصیل» بوده است.

بنابراین پیامدهای اختگی آقامحمدخان نه تنها همه شخصیت و رفتار سیاسی او را تحت تأثیر قرار داد، بلکه عقده حقارت اختگی، دامنگیر جانشین او فتحعلی‌شاه نیز شد. او کوشید با ازدواج‌های بی‌نظیر و بی‌شمار در تاریخ ایران و جهان و تولید حدود هزار فرزند، بر این حقارت بازمانده از بنیان‌گذار خواجه در سلسله و ایل خود غلبه کند. نیکی کدی در این باره همین نظر را ابراز می‌دارد: فتحعلی‌شاه زنان بی‌شمار و بیش از یکصد فرزند داشت. شاید او به این منظور چنین کرد تا قوه مردی و رجولیت و قدرت باروری خاندان قاجار را بعد از فقدان رجولیت و فرزند در بینانگذار خواجه و اخته، به رخ دیگران بکشد و به اثبات برساند.^(۱۳۵) اما تولید فرزندان پرمدعی و بی‌شمار و جنگ قدرت آنان، تا یکصد سال بعد تاریخ ایران را

تحت تأثیر خود قرار داد و پیامدهای منفی به دنبال داشت.

نتیجه‌گیری

رفتارهای آغا یا آقامحمدخان مطابق نظریه آدلر از «احساس حقارت» و در مراتب بعدی «عقده حقارت» نشأت می‌گرفت. او کوشید تا برای غلبه بر این حقارت اجتماعی که برخاسته از نقص بدنی بود، برتری خود را به اشکال مختلف به اثبات برساند. احساس برتری طلبی و طلب بزرگی و سروری و اثبات خود به دیگران، وجه ممتاز رفتار وی را تشکیل می‌داد. یکی از مصادیق بسیار ملموس نظریه آدلر که بر محوریت مفهوم احساس حقارت و تحول آن به حس برتری طلبی استوار است، شخصیت آقامحمدخان قاجار است. بی‌تردید اگر کریم‌خان زند این نظریه را می‌دانست، شخصیت وی را در مدت شانزده سال به گونه دیگری مورد مطالعه قرار می‌داد.

نگاه دیگر این بود که این احساس حقارت و کمبود نه تنها موجب ناامیدی او از فکر قدرت و بزرگی نمی‌شود بلکه بر عکس، انگیزه‌های او را قوی‌تر می‌سازد تا بدین وسیله کمبودهای خود را در عرصه سیاست جبران و کسب کمال و احترام اجتماعی کند. در آن صورت کریم‌خان زند هیچ‌گاه این اشتباه استراتژیک را مرتکب نمی‌شد که وی به دلیل خواجه‌گی و تغییر قیافه و صدا فاقد توانایی لازم برای شهریاری است و نمی‌تواند مدعی سلطنت و خاندان وی باشد و در همان دوره وی را مطابق عرف زمانه به قتل می‌رساند یا دست کم در آستانه مرگ خود، دستور می‌داد او را زندانی کنند و اقدامات پیش‌گیرانه دیگری اتخاذ می‌کرد.

در نظریه آدلر انسان در درجه نخست موجودی اجتماعی است. شخصیت او توسط محیط اجتماعی و تعامل اجتماعی با دیگران شکل می‌گیرد؛ تعامل‌هایی که بعضاً بی‌نظیرند. بنابراین شخصیت انسان توسط تعامل اجتماعی با دیگران شکل می‌گیرد نه به وسیله تلاش برای ارضای نیازهای زیستی. آقامحمدخان نیز که دچار «اختگی» شده بود، فی‌نفسه مسئله زیستی او را آزار نمی‌داد. چون اصولاً فاقد تمایلات جنسی شده بود. مسئله او، مسئله زیستی نبود بلکه نحوه تعامل دیگران با او از حیث «اخته بودن» او را آزار می‌داد. بنابراین «اختگی» از وجه زیستی به

صورت یک وجه اجتماعی و مسئله اجتماعی برای او تبدیل شده بود. «اختگی» برای او حقارت اجتماعی به ارمغان آورده بود. از دوره کودکی آغاز شد، در دوره طولانی اسارت شانزده ساله با تمسخر و تحقیرهای هرروزه ادامه یافت و در دوره پادشاهی به اوج خود رسید و در هزاران چهره برای او تولید دردسر و مصیبت و تحقیر اجتماعی کرد.

ملاحظه می شود که ویژگی های شخصیتی به عنوان امری فردی، هنگامی که در موقعیت سیاسی و پادشاهی یک کشور قرار گیرد تا چه میزان دارای پیامدها و بازتاب های سیاسی می شود و تا چه میزان سیاست، شخصی می شود؛ یعنی سیاست از ویژگی های روانشناختی یک فرد تأثیر می پذیرد. اقدامات خشونت آمیز آقامحمدخان به نحوی که نام وی را در تاریخ ایران یگانه و ماندگار کرده است، می تواند بر مبنای مفهوم حقارت اختگی و مقاومت در برابر او قابل فهم شود و اینکه او به پیامدهای اعمال این خشونت ها نیز توجه داشته و نه به خود قربانیان خشونت. وی پس از سرکوب مردم کرمان، این پیام را به حامیان لطفعلی خان زند و سایر مدعیان قدرت منتقل می کند که باید چه هزینه هایی بپردازند و همین امر موجب می شود در نخستین ایستگاهی که لطفعلی خان زند مستقر می شود، آنان از بیم انتقام، وی را دستگیر و تسلیم آقامحمدخان کنند.

اختگی سبک زندگی سیاسی خاص و یگانه ای را برای وی در موقعیت پادشاهی ایجاد کرده بود؛ در عین حال این موضوع مانع اراده و عزم قاطع وی برای رسیدن به ریاست ایل قاجار، تسلط بر سایر ایل ها و نیز کسب قدرت و پادشاهی بر ایران نشد. اراده گرایی نظریه آدلر نیز در کنار مفهوم حقارت، در سبک زندگی زندگانی سیاسی آقامحمدخان مشهود است و از تناسب و انطباق مناسب و شایسته نظریه آدلر بر شخصیت موردی یعنی آقامحمدخان حکایت می کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. اسم این پادشاه در متون با رسم‌الخط‌های متفاوت «آغامحمدخان» یا «آقامحمدخان» است. به طور مثال: محیط طباطبایی، *تطور حکومت در ایران بعد از اسلام*، (تهران: بعثت، ۱۳۶۷)؛ علی‌اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، (تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۴۲)؛ آن را به شکل «آقامحمدخان» و احمد پناهی، *آغامحمدخان قاجار*، (تهران: کتاب نمونه، ۱۳۶۶)؛ سید جلال‌الدین مدنی، *تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران*، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا)؛ و امینه پاکروان، عباس میرزا، مترجم: قاسم صنعوی، وزارت امور خارجه، (تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶)؛ عبدالعظیم رضایی، *گنجینه تاریخ ایران: قاجار، جلد ۱۲*، (تهران: انتشارات اطلس، ۱۳۷۸)، ص ۵۵۰؛ آن را به شکل «آغامحمدخان» به کار برده‌اند. در فرهنگ معین (جلد ۵، ۱۳۷۳، ص ۴۰) و *دائرةالمعارف فارسی مصاحب* (جلد ۱، ۱۳۵۶) نیز «آغا» به ثبت رسیده است. با این همه در این نوشتار از «آقا» استفاده شد زیرا در کتاب تاریخ عضدی نوشته فرزند فتحعلی‌شاه (احمد میرزا عضدالدوله، *تاریخ عضدی*، (تهران: انتشارات سرو، ۱۳۶۲))؛ و در متون تاریخی مربوط به دوران قاجار *نسخ التواریخ*، (محمد تقی سپهر، *نسخ التواریخ*، به اهتمام جمشید کیانفر، (تهران: اساطیر، ۱۳۷۷))؛ *اکسیر التواریخ*، (علی‌قلی میرزا اعتمادالسلطنه، *اکسیر التواریخ*، (تهران: مؤسسه انتشارات ویسمن، ۱۳۷۰)، ص ۲۷)؛ از واژه «آقا» استفاده شده است. برخی تغییر عنوان «آقا» به «آغا» را که پیشوند نام زنان مانند آغاییگم و آغاباشی است، به تاریخ‌نویسان دوره پهلوی و به منظور تحقیر مؤسس قاجاریه دانسته‌اند؛ (محمود طلوعی، *هفت پادشاه*، (تهران: نشر علم، ۱۳۷۷)، ص ۴۷) موضوعی که در اختگی وی سرچشمه داشته است. کوهمره‌ای در رساله خود این تفاوت املائی را ریشه در خواجه بودن وی می‌داند، چون طبق قاعده زمانه نام خواجگان را با «آغا» می‌نوشتند. خود وی از این قاعده تبعیت می‌کند. با این همه در اثر خود همواره نام آقامحمدخان را با «آقا» نوشته است. «به جهت رتبه رجولیت ذاتی و مردی صفاتی او بود که با وجود خصی بودن، این همه مردی و شوکت و هیبت ظاهر ساخته، کشورگیری می‌کرد». دلیل دیگر وی این بود که خود آقامحمدخان هم آن را ترجیح می‌داد. «خود او از آنکه او را آغا نویسند بد می‌داشت و از «آقا» نوشتن مضایقه نداشت و الا خصیان را آغا باید گفت و نوشت نه آقا» (زین‌العابدین کوهمره‌ای، *رساله تدابیر شاه و وزیر: در احوالات آقامحمدخان قاجار و وزیر او حاج ابراهیم کلاتر*، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴)، ص ۴۸). وی در مورد سایر خواجه‌ها از واژه «آغا» استفاده کرده است. به طور مثال می‌نویسند: آغاغنی خواجه‌سرا... (کوهمره‌ای،

- پیشین، ۱۳۸۴، ص ۷۵). تقدیر چنین بود که همه هستی و لحظات عمر وی و حتی املائی نام وی در تاریخ، تحت تأثیر موضوع اختگی قرار گیرد.
۲. ژان گوره، *خواجه تاجدار*، مترجم: ذبیح‌الله منصوری، چاپ بیست‌وسوم، جلد دوم، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲)، ص ۴۳۱.
۳. رابرت گرانت واتسون، *تاریخ قاجار*، مترجم: عباسعلی آذری، (تهران: ۱۳۴۰، بی‌نا)، ص ۷۵.
۴. جرج لرد کرزن، *ایران و قضیه ایران*، مترجم: وحید مازندرانی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۹)، ص ۴۰۱ و نیز:
- Nikki R. Keddir, *Qajar Iran, The Rise of Reza Khan*, (Galifornia: Mazda Publishers, 1999), P. 22.
۵. دوان شولتز، *تاریخ روانشناسی نوین*، مترجم: اکبر سیف و همکاران، چاپ سوم، جلد دوم، (تهران: انتشارات رشد، ۱۳۷۵)، ص ۳۱۰.
۶. آلفرد آدلر، *روانشناسی فردی*، مترجم: حسن شرفشاهی، (تهران: انتشارات تصویر، ۱۳۷۰)، صص ۵۵-۵۹.
۷. علی اکبر سیاسی، *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی*، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)، ص ۸۵ و نیز محمود منصور، *احساس کهنتری*، چاپ دوم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱)، ص ۲۱۳.
۸. مانس اسپربر، *تحلیل روانشناختی استبداد و خودکامگی*، مترجم: علی صاحبی، (تهران: ادب و نشر، ۱۳۷۹)، صص ۴۸-۴۷.
9. Alferd Adler, *The Individual Psychology of Alfred Adler*, (New York: Basic book Inc, 1959), P. 19.
۱۰. پریخ دادستان، *روانشناسی مرضی تحولی*، از کودکی تا بزرگسالی، (تهران: سمت، ۱۳۷۶).
۱۱. عبدالله شفیق آبادی و غلامرضا ناصری، *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*، چاپ سیزدهم، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۶)، ص ۹۳.
۱۲. برای بررسی بیشتر بنگرید به: ابراهیم برزگر، *روانشناسی سیاسی*، (تهران: سمت، ۱۳۸۸).
۱۳. علی اکبر سیاسی، پیشین، ۱۳۷۷، ص ۸۶.
۱۴. جرال. اس بلوم، *نظریه‌های روانکاوی شخصیت*، مترجم: هوشنگ حق‌نویس، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲)، ص ۲۰۴ و نیز شولتز، پیشین، ۱۳۷۵، ص ۳۱۵.
۱۵. یوسف کریمی، *روانشناسی شخصیت*، (تهران: مؤسسه نشر ویرایش، ۱۳۷۴) و نیز شولتز، پیشین، ۱۳۷۵، ص ۳۱۷.
۱۶. منابع متعددی به این مسئله اشاره کرده‌اند. از جمله بنگرید به: ژان گوره، پیشین، جلد اول و نیز:
- Ann, K. S, Lambton, *Qajar Iran; Eleven Studies*, (London: I. B. Tauris, 1989), P. 96

- Homa, Katouzian, *State and Society in Iran: The Eclips of the Qajars and the Emergence of Pahlavies*, (London: L. B. Tauris, 2002), PP. 1-17.

- Percy, Sykes, *A History of Persia*, (London: Oxford University Press, 1922), P. 105.

17. Peter, Avery, (ed), *The Cambridge Histoiy of Iran: Frome Nardir Shah to the Islamic Republic*, (Great Britain: Cambridge University Press, 1991), PP. 93-94, 122-124.

۱۸. بنگرید به: رضا شعبانی، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، افشاریه و زندیه، (تهران: سمت، ۱۳۸۰)، ص ۱۷۴.

۱۹. بنگرید به: مجتبی برزفراهانی، *زندگی و افکار قائم مقام فراهانی*، (تهران: اوستا فراهانی، ۱۳۷۹)، ص ۱۱۱ و ص ۱۲ و نیز: *اولیویه، سفرنامه اولیویه: تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه*، مترجم: طاهر میرزا، تصحیح و حواشی غلامرضا ورهرام، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱)، ص ۹۶.

۲۰. محسن سلیم، *تاریخ قاجار*، (شاهرود: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، ۱۳۸۳)، ص ۶۵ و نیز:

- Precy Sykes, *A History of Iran*, 3th edition, Vol. II, (London: Macmilan Company, 1930), P. 294.

۲۱. محمدتقی سپهر، پیشین، ۱۳۷۷؛ علی‌قلی میرزا اعتمادالسلطنه، پیشین، ۱۳۷۰؛ احمد میرزا عضدالدوله، پیشین، ۱۳۶۲.

۲۲. واتسون، پیشین، ۱۳۴۰، ص ۵۱ و نیز: ن. آ. کوزنتسوا، *پژوهش‌هایی پیرامون تاریخ نوین ایران*، مترجم: سیروس ایزدی و میترا سادات ایزدی، (تهران: نشر ورجاوند، ۱۳۸۲)، ص ۱۶ و نیز:

- Elton L. Daniel, *The History of Iran*, (London: Greenwood Press, 2001), P. 99.

- Donald Wilber, *Iran: Past and Present*, 9th edition, (Princeton: Princeton University Press, 1981), P. 65.

۲۳. جین. رالف کارثویت، *تاریخ سیاسی ایران: از هخامنشی تا امروز*، مترجم: غلامرضا علی بابایی، (تهران: اختران، ۱۳۸۷)، ص ۳۴۰.

24. Ali Kajar, *Les Rois Oublis*, (Paris: Edition Kian, 1992), PP. 27-28.

۲۵. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۲۶۱-۲۵۰.

۲۶. زین‌العابدین کوهمره‌ای، پیشین، ۱۳۸۴، ص ۴۸.

۲۷. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۲۶۶ به بعد.

۲۸. همان، صص ۲۷۹-۲۷۶.

۲۹. امینه پاکروان، عباس میرزا، پیشین، ۱۳۷۶، ص ۳۷.

۳۰. امینه پاکروان، *آغامحمدخان قاجار*، مترجم: جهانگیر افکاری، (تهران: زوار، ۱۳۴۸)، ص ۴۳.

۳۱. پاکروان، پیشین، ۱۳۷۶، صص ۵۰ و ۴۹.
۳۲. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۲۸۰-۲۷۹.
۳۳. ژان گوره، علم‌دوستی وی را به تفصیل بیان می‌کند: گوره، پیشین، ۱۳۶۱، صص ۲۸۰-۲۷۱.
۳۴. مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، (قم، صدرا، ۱۳۶۱)، ص ۱۶۴ و ص ۱۷۲.
۳۵. کوهمره‌ای، پیشین، ۱۳۸۴، صص ۴۴-۴۳.
۳۶. همان، ص ۴۶.
۳۷. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول: از آقامحمدخان تا آخر، ناصرالدین شاه، چاپ دوم (کراچی، لاهور، به سرمایه کتابفروشی زوار، تهران: چاپ مصور، ۱۳۴۳)، ص ۱۱، ۱۴ و ۲۲ و نیز: اسماعیل رزم‌آسا، قضاوت تاریخ از آقامحمدخان تا محمدرضاشاه، (تهران: نشر علمی، ۱۳۷۷)، صص ۶۶-۶۰.
۳۸. احمد پناهی، پیشین، ۱۳۶۶، ص ۱۱۷.
۳۹. مستوفی، پیشین، ۱۳۴۳، جلد اول، ص ۱۱ و ۱۴.
۴۰. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۲۶۴.
۴۱. سرجان ملکوم، تاریخ ایران، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا)، جلد دوم، ص ۱۶۲.
۴۲. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، (تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۷۶)، ص ۵۸.
۴۳. علی اصغر شمیم، از نادر تا کودتای میرپنج، (تهران: مدبر، ۱۳۷۳)، ص ۲۲۵ و نیز اولیویه، همان، ۱۳۷۱، ص ۹۶.
۴۴. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ ایران پس از اسلام: صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، (تهران: نشر نارمک، ۱۳۸۰)، ص ۶۵۸.
۴۵. نفیسی، پیشین، ۱۳۷۶، صص ۷۵-۷۴.
۴۶. گوره، پیشین، جلد دوم، ۱۳۸۲، ص ۴۳۴.
۴۷. نفیسی، پیشین، ۱۳۷۶، ص ۷۱.
48. Sykes, 1930, *Ibid*, P. 295.
۴۹. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۳۵۳ و نیز: Sykes, *Op.cit*, P. 289.
۵۰. همان، صص ۳۶۷-۳۶۶.
۵۱. همان، ص ۲۹۱.
۵۲. سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، پیشین، ص ۱۹.
53. Sykes, *Ibid*, P. 295.
۵۴. از آن پس قاجارهای استرآباد که به رسم ایلاتی خود در اسم‌گذاری بسیار ساده و بی‌پیرایه و رک‌وراست بودند، او را «اخته‌خان» نام‌گذاری کردند. (مستوفی، همان، ۱۳۴۳، جلد اول، ص ۲).
۵۵. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۲۸۴-۲۸۲.

۵۶. همان، صص ۲۸۳-۲۸۲.
۵۷. اولیویه، پیشین، ۱۳۷۱، ص ۹۳.
۵۸. محمدهاشم عاصف، *رستم التواریخ*، تصحیح محمد مشیر، (تهران: تابان، ۱۳۴۸، ص ۳۸۴ و نیز:
- John R. Perry, *Karim Khan Zand*, (Chicago: University of Chicago Press, 1979), P. 147.
۵۹. پرویز رجبی، *کریم خان زند*، (تهران: اختران، ۱۳۸۷)، ص ۴۵ و نفیسی، همان، ۱۳۷۶، ص ۷۲.
۶۰. ن. آ. کوزنتسوا، پیشین، ۱۳۸۲، ص ۲۴.
۶۱. برزفراهانی، پیشین، ۱۳۷۹، ص ۱۱.
۶۲. عبدالعظیم رضایی، پیشین، ۱۳۷۸، ص ۵۴۶.
63. Perry, *Ibid*, P. 149.
۶۴. برزفراهانی، پیشین، ص ۱۲.
۶۵. موریس دوکوتزیوئه، *مسافرت به ایران؛ دوره فتحعلی شاه*، مترجم: محمود هدایت، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۵)، ص ۲۵۱.
۶۶. واتسون، پیشین، ۱۳۴۰، ص ۵۱ و نیز کارثویت، پیشین، ۱۳۸۷، ص ۳۴۰.
۶۷. کوزنتسوا، پیشین، ۱۳۸۲، ص ۲۴.
۶۸. ملکوم، پیشین، جلد دوم؛ و نیز نفیسی، پیشین، ۱۳۷۶، ص ۷۱.
۶۹. ژان گوره، پیشین، ۱۳۸۲، جلد دوم، ص ۴۳۳.
۷۰. واتسون، پیشین، ۱۳۴۰، ص ۵۱.
۷۱. اولیویه، پیشین، ۱۳۷۱، ص ۶۹.
۷۲. ژان گوره، پیشین، ۱۳۸۲، جلد دوم، ص ۴۳۱.
۷۳. کوهمره‌ای، پیشین، ۱۳۴۸، ص ۴۸.
۷۴. واتسون، پیشین، ص ۷۱ و نیز اولیویه، پیشین، ۱۳۷۱، ص ۹۵ و نفیسی، پیشین، ص ۷۲.
۷۵. کوهمره‌ای، پیشین، ص ۴۹.
۷۶. رضایی، پیشین، ۱۳۷۸، ص ۵۴۶.
۷۷. ژان گوره، پیشین، ۱۳۶۱، ص ۲۸۳-۲۸۲.
۷۸. عبدالله مستوفی، پیشین، ۱۳۴۳، جلد اول، ص ۵ و ص ۱۱.
۷۹. اولیویه، پیشین، ۱۳۷۱، ص ۱۱۸ و رجبی، پیشین، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵.
۸۰. نفیسی، پیشین، ۱۳۷۶، ص ۷۲ و اولیویه، پیشین، مقدمه: مصحح.
۸۱. علی اصغر شمیم، پیشین، ۱۳۴۲، ص ۲۲۵ و ملکوم، پیشین، ص ۱۶۳.
۸۲. دکوتزیوئه، پیشین، ۱۳۶۵، ص ۲۵۲.
۸۳. مستوفی، پیشین، ۱۳۴۳، ص ۵.
84. Perry, *Op.Cit.*, P. 148.
۸۵. کوهمره‌ای، پیشین، ۱۳۸۴، ص ۳۷.

۸۶. ژان گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۴۹۰-۴۸۲.
۸۷. اولیویه، پیشین، ۱۳۷۱، ص ۱۶۰.
۸۸. محمود طلوعی، پیشین، ۱۳۷۷، ص ۱۴۰.
۸۹. کرزن، پیشین، ۱۳۴۹، ص ۲۳۱.
۹۰. ملکوم، پیشین، ص ۱۶۰.
۹۱. کوهمرهای، پیشین، ۱۳۸۴، ص ۵۱.
۹۲. ملکوم، پیشین، ص ۱۶۳؛ کوهمرهای، پیشین، ۱۳۸۴، ص ۴۴.
۹۳. گوره، پیشین، ۱۳۸۲، جلد دوم، ص ۴۳۳؛ دکوتزبوئه، پیشین، ص ۲۵ و نیز: Perry, *Op.Cit.*, P. 148.
۹۴. نفیسی، پیشین، ۱۳۷۶، ص ۷۳؛ گوره، پیشین، ۱۳۸۲، جلد ۲، ص ۴۳۵.
۹۵. گوره، پیشین، ۱۳۸۲، جلد دوم، ص ۲۲۵.
۹۶. حسن فسایی، *تاریخ فارسنامه ناصری*، به سعی رستگار فسایی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، جلد اول، ص ۲۳۷ و نیز کوهمرهای، پیشین، ص ۵۰ و عضدالدوله، پیشین، ص ۱۱۷.
97. Perri, *Op.Cit.*, P. 148-149.
۹۸. ملکوم، پیشین، ص ۱۶۰؛ طلوعی، پیشین، ص ۴۹ و نیز: Ali Qaga, *Op.Cit.*, 1992, P. 27-28.
۹۹. مهدی بامداد، *تاریخ رجال ایران*، (تهران: زوار، ۱۳۳۷)، جلد سوم، ص ۶۱ و نیز اقبال، پیشین، ص ۶۵۳ و فسایی، پیشین، جلد اول، ص ۶۶۵.
۱۰۰. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۳۹۹-۳۹۸.
۱۰۱. برای بررسی رفتار مذهبی آقامحمدخان و نحوه تعامل او با علما بنگرید به: کوهمرهای، پیشین، ص ۵۳؛ سلیم، پیشین، ص ۵۸؛ شمیم، پیشین، ص ۲۲۴؛ دکوتزبوئه، پیشین، ص ۲۵۲ و نیز:
- حامد الگار، *دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار*، مترجم: ابوالقاسم سری، (تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶).
- Hamid Algar, *Religion and State in Iran: the Role of Ulama in Qajar Period*, (London: University of California Press, 1969).
- A. Reza Sheikhoeslami, *The Structure of General Authority in Qajar Iran: 1871-1896*, (U.S.A: The Regents of University of California, 1997), PP. 75-83.
۱۰۲. گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۲۷۸.
۱۰۳. همان، ص ۴۴۵.
۱۰۴. همان، ص ۴۹۵.
۱۰۵. اولیویه، پیشین، ۱۳۷۱، ص ۹۵.
۱۰۶. همان، ص ۹۶ و ۷۱ و نیز واتسون، پیشین، ۱۳۴۰، ص ۷۱.
۱۰۷. مستوفی، پیشین، ۱۳۴۳، جلد دوم، ص ۷.
۱۰۸. محمدتقی سپهر، پیشین، صص ۴۲-۳۶.

۱۰۹. رضایی، پیشین، ۱۳۷۸، ص ۵۵۰؛ آشتیانی، پیشین، ۱۳۸۰، ص ۶۵۱.
۱۱۰. ژان گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۳۹۹-۳۹۸، ص ۴۳۹.
۱۱۱. کوزتسوا، پیشین، ۱۳۸۲، ص ۲۷؛ گوره، پیشین، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۵۴۱-۵۴۰.
۱۱۲. گوره، پیشین، جلد اول، ص ۵۴۸.
۱۱۳. همان، ص ۴۹۵ و صص ۵۲۸-۵۲۵.
۱۱۴. همان، ص ۵۲۰.
۱۱۵. طلوعی، پیشین، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۱۰۶ و جلد دوم، ص ۱۱۷۲.
۱۱۶. گوره، پیشین، جلد اول، ص ۵۱۹.
۱۱۷. همان، جلد اول، ص ۵۲۰.
۱۱۸. وکیلی، پیشین، ۱۳۴۸، ص ۱۵۱؛ سلیم، پیشین، ۱۳۸۳، ص ۵۳؛ رضایی، پیشین، ص ۵۵۴.
۱۱۹. شمیم، پیشین، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶.
۱۲۰. پاکروان، پیشین، ۱۳۴۸، کوزتسوا، پیشین، ۱۳۸۶، ص ۲۲ و ۲۵.
۱۲۱. پاکروان، پیشین، ۱۳۷۶، ص ۸؛ شمیم، پیشین، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶، واتسون، پیشین، ۱۳۴۰، ص ۷۶-۷۵.
۱۲۲. رزم‌آسا، پیشین، ۱۳۷۷، ص ۶۷-۶۰؛ مستوفی، پیشین، ۱۳۴۳، ص ۱۶-۱۵، اولیویه، پیشین، ۱۳۷۱، صص ۹۳-۹۱ و نیز: Wilber, *Op.Cit.*, 1981, P. 65.
۱۲۳. عضدالدوله، پیشین، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴.
۱۲۴. واتسون، پیشین، ۱۳۴۰، ص ۹۰.
۱۲۵. عضدالدوله، پیشین، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹.
۱۲۶. طلوعی، پیشین، ۱۳۷۷، ص ۲۰۵.
۱۲۷. سپهر، پیشین، ۱۳۷۷، ص ۵۵۱ و عضدالدوله، پیشین، ۱۳۶۲.
۱۲۸. عباس امانت، قبله عالم: ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران، مترجم: حسن کامشاد (تهران: نشر کارنامه، ۱۳۸۳)، ص ۵۹ و ص ۱۳۱.
۱۲۹. فرزام اجلائی، بنیان حکومت قاجار: نظام سیاسی ایلی و دیوان‌سالاری مدرن، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳)، ص ۲۳ و نیز:
- کلمنت، مارکان، تاریخ ایران در دوره قاجار، مترجم: میرزارحیم فرزانه، (تهران: نشر فرهنگ ایران، ۱۳۶۴)، ص ۵۴.
۱۳۰. طلوعی، پیشین، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۱۳۹ و ۲۲۷ و جلد دوم، ص ۱۱۷۶.
131. Sykes, *Op.Cit.*, P. 318.
۱۳۲. محیط طباطبایی، پیشین، ۱۳۶۷، ص ۸۷.
۱۳۳. رضایی، پیشین، ص ۵۷۷؛ طلوعی، پیشین، ص ۲۲۴.
۱۳۴. گوره، پیشین، ۱۳۸۳، جلد دوم، ص ۳۲۴.
135. Keddie, *Op.Cit.*, 1999, P. 22.